

برنامه حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ۱۹۱۹

برنامه حزب بلشویک، که در کنگره هشتم حزب در سال ۱۹۱۹ به تصویب رسید، یکی از ارزشمندترین اسناد جنبش کمونیستی است که هنوز هم پس از گذشت حدود ۷۰ سال از تصویب آن می‌تواند، در خطوط کلی خود، مورد استفاده ما قرار گیرد. طرح نخستین این برنامه را لنین تهیه کرد و در کنگره از مدافعان آن بود.

رویزونیستهای خروشی در سال ۱۹۶۱ این برنامه انقلابی را کنار گذاشتند و به جای آن برنامه‌ای رویزونیستی برای حزب اتخاذ کردند و رهبری جدید رویزونیست نیز در اوایل امسال با انجام اصلاحاتی در برنامه ۱۹۶۱، آن را تأیید کرد.

برنامه سال ۱۹۱۹ برای اولین بار به زبان فارسی ترجمه می‌شود و آن را در دو شماره جهان می‌خوانید.

انقلاب ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر)، در روسیه، دیکتاتوری پرولتاریا را برپا کرد که خود، با یاری دهقانان فقیر و نیمه پرولترها، آغازی بود برای بنیانگذاری جامعه‌ای کمونیستی. سیر تکامل انقلاب در آلمان و اتریش - مجارستان، رشد جنبش انقلابی پرولتاریا در همه کشورهای پیشرفته، گسترش شکل شورایی این جنبش، یعنی شکلی که به برپایی بی واسطه دیکتاتوری پرولتاریا می‌انجامد، همه، ثابت می‌کرد که دوران انقلاب پرولتری کمونیستی در سراسر جهان آغاز گشته بود.

این انقلاب برآیند ناگزیر توسعه سرمایه داری بود که تا به امروز نیز در اکثر کشورهای متمدن حاکم است. برنامه پیشین ما، جز این که به نادرست آن را حزب سوسیال دموکرات نامیده بودیم، به درستی ماهیت سرمایه داری و جامعه بورژوازی را به شکل زیر مشخص می‌کند:

ویژگی عمده این جامعه تولید کالایی مبتنی بر روابط تولیدی سرمایه داری است. بیشترین و مهمترین بخش وسایل تولید و مبادله کالاها به طبقات کوچکی از معدود افراد تعلق دارد، در حالی که اکثریت قریب به اتفاق جامعه شامل پرولتاریا و نیمه پرولتاریایی است که جایگاه اقتصادی آنها محبوسشان می‌کند تا به طور مداوم یا متناوب کار خود را بفروشند و یا، به عبارت دیگر، اجیر سرمایه‌داران شوند و با کار خویش درآمد طبقات بالای جامعه را ایجاد

کنند. قلمرو تحت تسلط روابط تولیدی سرمایه‌داری با پیشرفت دائم تکنولوژی، که بر اهمیت اقتصادی پناهای تولیدی بزرگ می‌افزاید و تولید کنندگان کوچک مستقل را تضعیف می‌کند، دایما گسترش می‌یابد. بدین ترتیب بخشی از تولید کنندگان کوچک مستقل به پرولتاریا تبدیل شده و عملکردهای اجتماعی - اقتصادی بقیه کاهش یافته که در بعضی موارد وابستگی کمابیش کامل، آشکار و شدید به سرمایه پیدا می‌کند.

به علاوه همین پیشرفت تکنولوژی، سرمایه‌داران را قادر می‌سازد تا در تولید و گردش کالا از نیروی کار زنان و کودکان هرچه بیشتر استفاده کنند. از سوی دیگر، از آنجا که پیشرفت تکنولوژی منجر به کاهش نسبی نیازهای مدیریت به نیروی کار انسانی می‌شود، عرضی کار به ناچار از تقاضا پیشی می‌گیرد و در نتیجه وابستگی کار مزدبری به سرمایه و میزان استثمار افزایش می‌یابد.

وضعیت فوق در جوامع بورژوازی، در کنار رقابت شدید فزاینده بین این کشورها در بازار جهانی، فروش کالاها را که در کمیته‌های دایما متزاید تولید می‌شود، مشکل می‌کند. اضافه تولیدی که در شکل بحرانهای صنعتی کمابیش حاد و به دنبال آن در دوره‌های هر بار کمابیش طولانی‌تر رکود صنعتی متظاهر می‌شود، بیانگر نتیجه‌ی گزیر ناپذیر رشد نیروهای مولده در جامعه بورژوازی است. بحرانها و دوره‌های رکود صنعتی به نوبه خود تولید کنندگان کوچک را بازهم بیشتر خانه‌خواب می‌کند، وابستگی کار مزدبری به سرمایه را حتی بیشتر می‌کند و هرچه سریع‌تر به خانه‌خوابی نسبی و حتی گاهی مطلق وضعیت طبقات کارگر منجر می‌شود.

بنابراین پیشرفت تکنولوژی، که بیانگر افزایش بارآوری کار و رشد ثروت اجتماعی است، باعث افزایش نابرابری اجتماعی در جامعه بورژوازی، تعمیق شکاف بین دارا و ندار، زندگی نامطمئن‌تر، افزایش بیکاری و

محرومیت‌های گوناگون برای بخشهای هرچه وسیع‌تر توده‌های زحمتکش می‌شود. اما هر قدر که تمام این تضادهای ذاتی جامعه بورژوازی رشد و توسعه می‌یابد، نارضایتی توده‌های زحمتکش و ستم‌کشیده از نظم موجود نیز رشد یافته، بر تعداد و همبستگی پرولتاریا افزوده شده و مبارزه‌اش با استثمارگران هرچه شدیدتر می‌شود. در عین حال پیشرفت تکنولوژی، که وسایل تولید و توزیع را متمرکز کرده و فرآیند کار را در پناهای سرمایه‌داری اجتماعی می‌کند، هرچه سریع‌تر شرایط مادی برای جایگزینی روابط تولیدی سرمایه‌داری را با روابط تولیدی سوسیالیستی، به عبارت دیگر شرایط مادی برای وقوع انقلاب اجتماعی را ایجاد می‌کند. انقلابی که بیانگر هدف نهایی تمام فعالیت‌های جنبش سوسیال دموکرات بین‌المللی به مثابه سخنگوی آگاه جنبش طبقاتی پرولتاریا است.

انقلاب اجتماعی پرولتاریا با جایگزین کردن مالکیت اجتماعی وسایل تولید و توزیع به جای مالکیت خصوصی و با برقراری سازمان برنامه‌ریزی شده‌ی رفاه و رشد همه‌جانبه تمام افراد جامعه را تضمین کند، تقسیم طبقاتی جامعه را ملغی کرده و بدین وسیله تمام بشریت ستم‌کشیده را رها می‌سازد، زیرا به تمام اشکال استثمار بخشی از جامعه توسط بخشی دیگر پایان می‌بخشد.

شرط ضروری برای این انقلاب اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا است، یعنی تسخیر آن قدرت سیاسی توسط پرولتاریا که او را قادر می‌سازد هر گونه مقاومت از جانب استثمارگران را سرکوب کند.

سوسیال دموکراسی بین‌المللی، با تعیین این وظیفه برای خود که پرولتاریا را قادر به تحقق رسالت تاریخی بزرگش سازد، وی را در یک حزب سیاسی مستقل مخالف با تمام احزاب بورژوازی متشکل می‌کند، تمام نموده‌های مبارزه‌ی طبقاتی‌اش را هدایت می‌کند، تقابل آشتی ناپذیر منافع استثمارگران با استثمارشوندگان را

آشکار می‌سازد و اهمیت تاریخی و شرایط ضروری برای انقلاب اجتماعی نزدیک را به پرولتاریا می‌آموزد و در عین حال برای سایر توده‌های زحمتکش و استثمارشده، بی‌آیندگی وضعیت‌شان در جامعه سرمایه‌داری و ضرورت یک انقلاب اجتماعی برای رهایی آنان از یوغ سرمایه‌داری را آشکار می‌سازد. حزب طبقه کارگر، حزب کمونیست بین‌الملل، تمام لایه‌های زحمتکش و ستم‌کشیده جامعه را تا آنجا که دیدگاه پرولتری آن را می‌پذیرند، به صفوف خود فرا می‌خواند.

در آغاز قرن بیستم فرایند تراکم و تمرکز سرمایه، با انهدام رقابت آزاد، به ایجاد انحصارهای بزرگ کاپیتالیستی، سندیکاها، کارتلها و تراستها منجر شد، که بر تمامی حیات اقتصادی چیره بودند. همین فرایند به ادغام سرمایه‌های بانکی با سرمایه کاملاً متمرکز صنعتی نیز منجر شد و صدور سرمایه به خارج را افزایش داد. تراستها، با دربرگرفتن کامل گروه‌هایی از دولتهای سرمایه‌داری، تفکیک اقتصادی جهان را، که هم در آن زمان هر گوشه‌ای از خاکش میان کشورهای ثروتمند تقسیم شده بود، آغاز کردند. این عصر سرمایه‌های مالی، که در آن مبارزه میان کشورهای سرمایه‌داری به ناگزیر شدت می‌گیرد، عصر امپریالیسم است.

جنگهای امپریالیستی از اینرو ناگزیر می‌شود، جنگ برای بازارهایی برای فروش کالا، برای قلمروهایی برای سرمایه‌گذاری، برای مواد خام و برای نیروی کار، یعنی، برای سلطه جهانی و برای غلبه بر ملت‌های کوچک و ضعیف. اولین جنگ بزرگ امپریالیستی در ۱۸-۱۹۱۴ نیفا چنین جنگی بود.

مرحله بسیار بالای تکامل سرمایه‌داری جهانی، جایگزینی رقابت آزاد به وسیله سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، برپایی دستگاهی توسط بانکها و گروه‌هایی از سرمایه‌داران برای تنظیم تولید و توزیع، و نتیجتاً افزایش هزینه‌های زندگی، فشار سندیکاها بر طبقه کارگر و ستم دولتهای امپریالیستی بر این طبقه، مشکلات عظیم اقتصادی و مبارزه سیاسی پرولتاریا، و همه مصایب و بدبختیهای ناشی از جنگ امپریالیستی - اینها همه سقوط سرمایه‌داری و گذار به نوع والاتری از اقتصاد را ناگزیر ساخته است.

حکومت‌های بورژوازی قادر نیستند که جنگ امپریالیستی را با صلحی عادلانه و یا صلحی پایدار پایان بخشند. سرمایه‌داری به مرحله‌ای رسیده است که در آن جنگ امپریالیستی باید به ناگزیر به جنگ داخلی

توده‌های رنجبر استثمار شده به رهبری پرولتاریا، علیه بورژوازی تبدیل شود.

فشار روزافزون پرولتاریا، به ویژه پیروزی آن در تعدادی از کشورها، مقاومت استثمارگران را تشدید می‌کند و ناچارشان می‌سازد تا شکلهای جدیدی از اتحاد بین‌المللی سرمایه‌داری را ایجاد کنند (مانند جامعه ملل و غیره). و اینها با سازماندهی منظم استثمار همه مردم در مقیاسی جهانی، تمامی تلاشهایشان را متوجه سرکوب فوری جنبش انقلابی پرولتاریای همه کشورها می‌کنند.

اینها همه به ناگزیر به آمیزش جنگ داخلی در هر کشور با جنگ تدافعی کشورهای انقلابی و با مبارزه ملت‌های ستم دیده علیه یوغ کشورهای امپریالیستی منجر خواهد شد.

در چنین شرایطی، شعارهای صلح طلبی، خلع سلاح بین‌المللی در چارچوب سرمایه‌داری، دادگاههای داوری، و جز اینها، نه تنها سرابی ارتجاعی است، بلکه فریفتن آشکار طبقات زحمتکش است که به خلع سلاح پرولتاریا و انحراف آن از هدف خلع سلاح استثمارگران می‌انجامد. تنها انقلاب کمونیستی پرولتری قادر

●● در چنین شرایطی، شعارهای صلح طلبی، خلع سلاح بین‌المللی در چارچوب سرمایه‌داری، دادگاههای داوری، و جز اینها، نه تنها سرابی ارتجاعی است، بلکه فریفتن آشکار طبقات زحمتکش است که به خلع سلاح پرولتاریا و انحراف آن از هدف خلع سلاح استثمارگران می‌انجامد.

تنها انقلاب کمونیستی پرولتری قادر است که بشریت را از بن‌بستی که به وسیله امپریالیسم و جنگهای امپریالیستی ایجاد شده است وارهاند. ●●

است که بشریت را از بن‌بستی که به وسیله امپریالیسم و جنگهای امپریالیستی ایجاد شده است وارهاند. به‌رغم همه مشکلاتی که انقلاب در پیش رو دارد - شکست‌های موقت، امواج ضدانقلاب - پیروزی نهایی پرولتاریا حتمی است.

برای دست یابی به پیروزی در انقلاب جهانی پرولتری، اعتماد کامل و اتحاد و برادری نزدیک و هماهنگی همه فعالیت‌های انقلابی طبقه کارگر در تمامی کشورهای پیشرفته جهان ضروری است.

این شرایط بدون گسست کامل از و مخالفت قاطع با انحراف‌های بورژوازی در سوسیالیسم، که بر محافل بالای احزاب رسمی سوسیال دموکرات و سوسیالیست غالب شده است، تحقق نخواهد یافت.

نوعی از این انحراف جریان اپورتونیسم و سوسیال شونیسم - سوسیالیسم درگفتار و شونیسم درکردار - است که در زیر شعارهای کاذب دفاع از سرزمین مادری در کل، و خاصه طی جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۹۱۴، دفاع از منافع یغماگرانه بورژوازی ملی را می‌پوشاند. این جریان اپورتونیسم ناشی از

فرصت‌هایی است که باغارت ملت‌های مستعمره و ضعیف به وسیله دولتهای پیشرفته سرمایه‌داری ایجاد شده است؛ سود اضافی‌ای که از اینها حاصل می‌شود بورژوازی را قادر می‌سازد که با قرار دادن لایه‌های بالایی پرولتاریا در جایگاهی ممتاز به آن باج دهد، و زندگی متوسطی را برای آنان در زمان صلح تامین کند و حتی رهبران آنها را به خدمت خود گیرد. این اپورتونیستها و سوسیال شونیستها خادمان بورژوازی و دشمنان مستقیم پرولتاریایند، خصوصاً اکنون که به همراه سرمایه‌داران با نیروی مسلح به سرکوب جنبش انقلابی پرولتاریا چه در کشور خودشان و چه در کشورهای دیگر پرداخته‌اند.

نوع دیگری از این انحراف به اصطلاح 'سانتریسم' است که در واقع انحرافی است بورژوازی در سوسیالیسم. این جریان که به میزانی یکسان در همه کشورهای سرمایه‌داری مشاهده می‌شود، و بین سوسیال شونیسم و کمونیسم در نوسان است، می‌کوشد تا وحدتش را با گروه اول حفظ کند و نیز سعی در احیای انترناسیونال ورشکسته دوم دارد. انترناسیونال جدید کمونیست

(انترناسیونال سوم)، که حزب کمونیست سراسری روسیه بخشی از آن است، به تنهایی مبارزه پرولتاریا را برای رهایی‌اش رهبری می‌کند. این انترناسیونال عملاً به هنگامی که عناصر واقعی پرولتری احزاب سابق سوسیالیستی در کشورهای مختلف، به ویژه در آلمان، احزاب کمونیست را تشکیل دادند، ایجاد شد؛ و رسماً در مارس ۱۹۱۹ در کنفرانس اول در مسکو تاسیس یافت. انترناسیونال کمونیست، که هرچه بیشتر هواداری توده‌های پرولتر را به دست می‌آورد، نه تنها در گفتار بل که در کردار نیز، با مضمون سیاسی و جهان‌نگری خود به مارکسیسم بازمی‌گردد و آموزش انقلابی مارکس را، که اکنون از همه انحراف‌های بورژوا - اپورتونیستی زدوده شده است، متحقق می‌سازد.

حزب کمونیست سراسری روسیه، که وظیفه گسترش اهداف دیکتاتوری پرولتاریا را با توجه به مورد خاص روسیه - که ویژگی اصلی آن این است که اکثریت جمعیتش از قشرهای خرده‌بورژوازی تشکیل شده است - برعهده دارد، این هدفها را به شکل زیر تعیین می‌کند:

در زمینه سیاست کلی

۱- جمهوری بورژوازی، حتی دموکراتیک ترینش، که با شعارهایی چون 'ارادهی مردم'، 'ارادهی ملت'، 'عدم امتیاز طبقاتی'، تطهیر می‌شود، در واقع به خاطر وجود مالکیت خصوصی بر زمین و دیگر وسایل تولید، به صورت دیکتاتوری بورژوازی و چون ابزاری برای بهره‌کشی و ستم بر توده‌های وسیعی از کارگران به وسیلهی گروه کوچکی از سرمایه داران باقی می‌ماند. برعکس، دموکراسی پرولتری یا شورایی سازمانهای توده‌ای آن طبقاتی را که صریحاً زیر ستم سرمایه داری بوده است، یعنی سازمانهای پرولتاریا و دهقانان فقیر و نیمه پرولتاریا - یعنی اکثریت وسیع مردم - را به بنیانی دائمی برای ساخت دستگاه دولتی، چه محلی و چه مرکزی، و از بالا تا به پایین، تبدیل کرده است. با این عمل، دولت شوروی، افزون بر دیگر چیزها، خودمختاری محلی و ناحیه‌ای را نیز، بدون انتصاب مقام از بالا و در مقیاسی بسیار وسیع‌تر از هر کجای دیگر، متحقق ساخته است. وظیفهی حزب است تا برای تحقق کامل این نوع والای دموکراتیسم، که عملکرد کاملش مستلزم ارتقای دائم سطح فرهنگ، سازماندهی و فعالیت مستقل توده‌هاست، نهایت کوشش خود را به کار گیرد.

۲- برخلاف دموکراسی بورژوازی که خصلت طبقاتی دولت را پنهان می‌دارد، حکومت شوروی آشکارا تصدیق می‌کند که تا هنگامی که تفکیک جامعه به طبقات محو نشده و اقتدار حکومتی از میان نرفته است، هر دولتی به ناگزیر می‌باید حامل خصلت طبقاتی باشد. دولت شوروی، به خاطر ماهیتش، سرکوب مقاومت استثمارگران را هدف خود قرار می‌دهد، و قانون اساسی شوروی از محروم ساختن استثمارگران از حقوق سیاسی ابایی ندارد، به ویژه با توجه به اینکه هر نوع از آزادی، اگر مخالف رهایی کار از بند سرمایه باشد، فریبی بیش نیست. وظیفهی حزب پرولتاریا است که سرکوب قاطع مقاومت استثمارگران را عملی سازد، و علیه پیشداوریهای ریشه‌داری که در مورد خصلت مطلق حقوق و آزادی وجود دارد مبارزه کند، و در عین حال روشن سازد که محرومیت از حقوق سیاسی و هر گونه تحدید آزادی معیارهای موقتی است که برای باطل کردن کوششهای استثمارگران در بازپس گرفتن و یا بازساختن امتیازاتشان ضروری است. با ناپودی امکان عینی بهره‌کشی هر انسان از انسان دیگری، لزوم چنین معیارهایی نیز به تدریج از میان خواهد رفت و حزب خواهد کوشید تا آنها را کاهش دهد و نهایتاً ملغی سازد.

۳- دموکراسی بورژوازی خود را به تعمیم ظاهری حقوق سیاسی و آزادیهای همچون حق اجتماع، حق تشکیل اتحادیه‌ها، آزادی مطبوعات، به نحو مساوی به همهی شهروندان محدود ساخته است. در حالی که در عمل، و به ویژه با توجه به بردگی اقتصادی توده‌های کارگر، استفادهی وسیع از این حقوق و آزادیها، برای کارگران، در دموکراسی بورژوازی ناممکن است. برعکس، دموکراسی پرولتری به جای اعلام ظاهری این حقوق و آزادیها، در واقع پیش از همه آنها را به طبقاتی می‌بخشد که زیر ستم سرمایه‌داری بوده‌اند، یعنی پرولتاریا و دهقانان. به این منظور، دولت شوروی ساختمانها، چاپخانه‌ها، موجودی کاغذ و مانندهای اینها را از بورژوازی مصادره می‌کند، و آنها را در اختیار کارگران و سازمانهای آنان می‌گذارد.

وظیفهی حزب کمونیست روسیه است که توده‌های وسیع کارگران را تشویق به بهره‌گیری از این حقوق و آزادیهای دموکراتیک کند، و امکان مادی این بهره‌گیری را برای آنان پدید آورد.

۴- دموکراسی بورژوازی سالها مدعی برابری افراد، فارغ از جنس، مذهب، نژاد، یا ملیت بود، ولی سرمایه‌داری هیچ گاه تحقق آن را جایز نداشت و مرحلهی امپریالیسم ستمهای نژادی و ملی را تشدید کرد. حکومت شوروی، از آنجا که حکومت زحمتکشان است، برای نخستین بار در تاریخ، با از میان بردن آخرین نشانه‌های نابرابری زنان در حیطهی ازدواج و خانواده، می‌تواند این برابری را در تمامی جنبه‌های زندگی تحقق بخشد. در لحظهی کنونی وظیفهی حزب اصولاً معنوی و آموزشی است، با این هدف که آخرین نشانه‌های نابرابریهای پیشین و پیش‌دوریه‌ها را، به ویژه در میان بخشهای عقب ماندهی پرولتاریا و دهقانان، محو کند.

وظیفهی حزب تنها به اعلام رسمی برابری زنان محدود نمی‌شود، بلکه باید زنان را از همهی قیود مادی روشهای کهنه‌ی خانه‌داری وارهاند، و خانه‌های کمونی، آشپزخانه‌های عمومی، رختشویخانه‌های همگانی، مهد کودکها، و مانندهای اینها را جایگزین آنها سازد.

۵- حکومت شوروی فرصتی بیشتر و بی‌نظیر برای توده‌های کارگر در انتخاب نمایندگان خود و عزل آنان به شیوه‌ای آسان‌تر و قابل حصول‌تر، نسبت به آنچه در دموکراسی بورژوازی و پارلمانتاریسم وجود داشت، تأمین ساخته، در عین حال، تمامی خصوصیات منفی پارلمانتاریسم، به ویژه جدایی قوای مقننه و مجریه، انزوای نهادهای نمایندگی از توده‌ها، و جز اینها را، ناپود می‌کند. دولت شوروی، هم چنین، با این

واقعیت که واحدهای انتخاباتی و هسته‌های بنیانی دولت نه بر ناحیه‌های کشوری که بر واحدهای تولیدی (کارگاه، کارخانه) بنا شده است، دستگاه دولت را به توده‌ها نزدیک‌تر می‌کند.

وظیفهی حزب است که، به منظور تحقق کامل‌تر و موکدتر دموکراتیسم در عمل و خصوصاً با متعهد ساختن مقامهای رسمی در پاسخ گویی به توده‌ها، فعالیت‌هایش را در چنان مسیری هدایت کند که نهادهای حکومتی را در تماس نزدیک‌تری با توده‌های زحمتکش قرار دهد.

۶- در حالی که دموکراسی بورژوازی، به رغم همه ادعاهایش، ارتش را به افزار طبقات ثروتمند تبدیل ساخته، آن را از توده‌های کارگر جدا کرده و در مقابل یکدیگر قرار داده بود، و سربازان را از هر گونه فرصتی برای اعمال حقوق سیاسی خود محروم می‌ساخت، دولت شوروی حقوق و یگانگی منافع آنان را، بر مبنای برابری کامل، در ارگانهای خود - شوراهای کارگران و سربازان - تأمین می‌کند. وظیفهی حزب است که از وحدت کارگران و سربازان در شوراهای دفاع کند و آن را گسترش دهد و پیوند ناگسستنی بین نیروهای مسلح و سازمانهای پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را تحکیم بخشد.

۷- پرولتاریای صنعتی شهر، که بخش متمرکزتر، یکپارچه‌تر و آموزش یافته‌ی توده‌های زحمتکش است و در نبرد نیز آبدیده شده، در سراسر انقلاب نقش رهبری را بر عهده داشت. و این در برپایی شوراهای و نیز در جریان تکامل آنها به ارگانهای قدرت اثبات شد. قانون اساسی شوروی هم با ابقای امتیازهای خاصی برای پرولتاریای صنعتی، در مقایسه با توده‌های پراکندهی خرده بورژوا در روستاها، آن را منعکس می‌کند.

حزب کمونیست روسیه با تشریح موقتی بودن خصلت این امتیازها، که از نظر تاریخی مرتبط با مشکلات سازماندهی سوسیالیستی روستا است، باید بکوشد تا بدون انحراف و به طور منظم از موقعیت پرولتاریای صنعتی به منظور هرچه بیشتر یکپارچه کردن توده‌های پرولتر و نیمه پرولتر پراکندهی روستا و نیز دهقانان متوسط، چون نیروی خنثی کنندهی منافع محدود صنفی و حرفه‌ای، که به وسیلهی سرمایه‌داری در میان کارگران پرورش یافته است، استفاده کند.

۸- انقلاب پرولتری، تنها به پاس سازمان شورایی دولت، قادر گشت تا با یک ضربه دستگاه قضایی و اداری کهنه بورژوازی دولت را کاملاً نابود کند. در هر حال، سطح پایین فرهنگ توده‌ها، فقدان تجربهی لازم در امور دولتی از سوی کارگران مسوولی که توسط توده‌ها انتخاب شده‌اند، ضرورت اجباری به‌کارگیری



متخصصان نظم پیشین، به خاطر وضع بحرانی، و احضار مرقی‌ترین بخش کارگران شهری برای خدمت در ارتش، همه به احیای جزیی بوروکراتیسم درون نظام شوروی منجر شده است.

حزب کمونیست روسیه، در عین مبارزه شدید با بوروکراتیسم، به منظور غلبه کامل بر این کاستی، اقدامات زیر را پیشنهاد می‌کند:

(۱) هر عضوی از شورا موظف به اجرای وظایف خاصی در امور دولتی شود.
(۲) این وظایف باید به نوبت در میان اعضا در گردش باشد، به نحوی که به تدریج همه شاخه‌های اداری را دربر گیرد.

(۳) همه توده‌های زحمتکش باید بدون استثنا و به تدریج ترغیب شوند تا در امور دولتی شرکت کنند.

تحقق کامل و سراسری همه این اقدامات، که نمایانگر گامی است به جلو در راهی که کمون پاریس مشخص کرد، و تسهیل امور اداری، همراه با بالا بردن سطح فرهنگ کارگران به امحای اقتدار دولتی منجر خواهد شد.

در زمینه روابط ملیتها

۹- در مورد مسأله ملی، حزب کمونیست روسیه از اصول زیر پیروی خواهد کرد:

(۱) هدف اصلی همانا سیاست نزدیک ساختن رابطه بین پرولتاریا و نیمه پرولتاریای ملیتهای متفاوت، به قصد مبارزه سراسری انقلابی برای سرنگونی زمینداران و بورژوازی است.

(۲) به منظور از میان بردن بدگمانی توده‌های زحمتکش کشورهای تحت ستم نسبت به پرولتاریای کشورهای ستمگر، ضروری است تا همه امتیازهای هر یک از گروههای ملی لغو شود، برابری کامل ملتها اعلام شود و حق مستعمرها و ملتهای وابسته برای جداسازی کشورشان به رسمیت شناخته شود.

(۳) به همین منظور، و به عنوان اقدامی موقت در راه حصول به یگانگی کامل، حزب تشکیل اتحادی فدراتیو از همه دولتها را بر مبنای شورا پیشنهاد می‌کند.

(۴) حزب کمونیست سراسری روسیه به این مسأله که چه کسی بیانگر خواست یک ملت برای جدایی است، از دیدگاهی تاریخی - طبقاتی می‌نگرد، و سطح تکامل تاریخی هر ملتی را در نظر دارد: آیا این ملت از مرحلهی قرون وسطایی به سوی دموکراسی بورژوایی می‌گذرد و یا از دموکراسی بورژوایی به سمت دموکراسی شورایی و یا پرولتری، و جز اینها. در هر موردی، پرولتاریای کشورهای

روسای نظامی ضروری است، و نیز هسته‌های کمونیستی که در همه بخشهای ارتش می‌باید سازمان یابند، تا دلسپردگی جهان نگرانه و انضباط آگاهانه را استوار سازند.

(۴) به منظور خفشی کردن ارتش سابق، تغییرات زیر ضروری است: کوتاه کردن دوران آموزش پادگانی در حد امکان، نزدیک کردن شکل سربازخانه‌ها به مدارس نظامی و نظامی-سیاسی، ایجاد ارتباط نزدیک بین تشکلهای نظامی و کارگاهها، کارخانهها، اتحادیههای کارگری و سازمانهای تهیدستان روستا.

(۵) سازماندهی لازم و تثبیت این ارتش جوان انقلابی تنها با کمک ستاد فرماندهی‌ای که ردهای پایین آن حداقل از میان کارگران آگاه و دهقانان برگزیده شوند، عملی خواهد بود. از این رو، یکی از وظایف اساسی برای بنای این ارتش، آموزش سربازان پرتوان و شایسته‌ای است که خود را وقف آرمان سوسیالیسم کرده باشند، تا بتوانند وظایف فرماندهی را بر عهده گیرند.

(۶) ضروری است که در مقیاسی وسیع از تجربیات عملیاتی و فنی جنگ جهانی پیشین استفاده شود. در این زمینه، لازم است که متخصصان نظامی‌ای را که دست‌اندر کار آموزش ارتش سابق بوده‌اند جذب کرد تا ارتش و رهبری عملیاتی آن را سازمان دهند. در عین حال، شرط لازم به کارگیری متخصصان نظامی این است که راهبری سیاسی و نظارت کامل بر مقامات نظامی در دست طبقه کارگر باقی بماند.

(۷) این خواسته که ستاد فرماندهی باید انتخابی باشد در مورد ارتش بورژوایی، که در آن فرماندهان نظامی به نحوی برگزیده می‌شدند و آموزش می‌دیدند

ستمگر باید توجه و مراقبت خاصی نسبت به بازماندهی عوطف ملی توده‌های زحمتکش کشورهای زیر ستم و ملل وابسته داشته باشند. همان گونه که آزمون اتحاد جمهوری شورایی ملیتهای مختلف حول روسیه شوروی اثبات کرده است، تنها با چنین سیاستی می‌توان شرایط دلخواه را برای وحدت ارادی و واقعی گروههای ملی متفاوت پرولتاریای بین‌المللی، پدید آورد.

در زمینه امور نظامی

۱۰- وظایف حزب در مورد مسایل نظامی بر مبنای اصول اساسی زیر تعریف می‌شود:

(۱) در این دوران که امپریالیسم در حال پوسیدن است و جنگهای داخلی در حال گسترش، نه می‌توان ارتش سابق را ابقا کرد و نه می‌توان ارتشی نو بر مبنایی همگانی و یا غیرطبقاتی ساخت. ارتش سرخ، چون سلاح دیکتاتوری پرولتری، الزاما باید خصلت آشکار طبقاتی داشته باشد، یعنی باید که منحصر از پرولتاریا و لایه‌های نیمه پرولتری دهقانان متشکل شود. تنها با محو طبقات، این ارتش طبقاتی به میلیشیای سوسیالیستی همه مردم تبدیل خواهد شد.

(۲) تمامی پرولتاریا و نیمه پرولتاریا باید آموزش کامل نظامی ببینند و این موضوع در مدارس نیز تدریس شود.

(۳) وظیفهی تعلیم نظامی و آموزش ارتش سرخ بر مبنای همپستگی طبقاتی و روشنگری سوسیالیستی به پیش می‌رود. بنابراین، وجود کمیسارهای سیاسی که از میان کمونیستهای فداکار و با ایمان انتخاب شده باشند به‌اندازهی

تا ایزاری باشند برای سرکوب طبقاتی سربازان و از این طریق سرکوب تودمهای زحمتکش، دارای اهمیت فراوانی بود. این خواسته با توجه به 'ارتش سرخ' طبقاتی کارگران و دهقانان فاقد اهمیت است. امکان ترکیب انتخاب و انتصاب فرماندهان ارتش انقلابی طبقاتی منحصر به واسطی ملاحظات عملی ایجاب می‌شود، و بستگی دارد به میزان سازماندهی، درجهی همبستگی بخشهای گوناگون ارتش، تعداد کافی فرماندهان، و جز اینها.

در زمینه امور قضایی

۱۱- دموکراسی پرولتری با به دست گرفتن قدرت و نهایتا الغای ارگانهای سیادت بورژوازی - دادگاههای قضایی پیشین - شعار طبقاتی 'انتخاب قضات از میان کارگران و به وسیلهی کارگران' را جایگزین فرمول دموکراسی بورژوازی 'انتخاب قضات به وسیلهی مردم' کرده است، و با تعمیم حقوق برابر برای مردان و زنان، چه در انتخاب قضات و چه در اعمال وظیفهی قضاوت، این شعار را در سازماندهی دادگاههای حقوقی به کار گرفته است.

به منظور جذب تودمهای وسیع پرولتاریا و دهقانان فقیر برای شرکت در امور قضایی، نظام قضات - هیات منصفی موقت و دایم‌التغییر در دادگاههای حقوقی اعمال می‌شود، و سازمانهای کارگری توده‌ای، اتحادیههای کارگری و جز اینها باید به گردآوری صورت اسامی قضات و هیات منصفی آینده ترغیب شوند.

حکومت شوروی رشتهی بهیایان دادگاههای قضایی و شعب گوناگون آنها را با نظام ساده و یکدست دادگاههای مردمی، که در دسترس همگان است و از هر گونه تشریفات عاری است، تعویض کرده است.

دولت شوروی، با الغای همهی قوانین حکومت پیشین، قضات منتخب شوراها را موظف ساخته است که با اعمال فرمانهای این دولت ارادی پرولتاریا را تحقق بخشند و، در موارد فقدان و یا نقص چنین فرمانهایی، طبق وجدان سوسیالیستی خود عمل کنند.

بر چنین مبنایی است که دادگاههای قضایی هم‌اکنون، با اعمال مجازاتهای تعلیقی در مقیاسی وسیع، با توییح چون شکلی از تنبیه و به وسیلهی کار اجباری با حفظ آزادی، با تبدیل زندانها به موسسههای تربیتی، و با تحقق اصول دادگاههای رفیقانه، به سوی تغییر بنیانی خصلت مجازات پیش رفته‌اند.

حزب کمونیست روسیه، به منظور

کمک کردن به تکامل بیشتر دادگاههای قضایی در این راستا، باید بکوشد تا همهی کارگران را بدون استثنا به اجرای وظایف قضایی ترغیب کند، و نهایتا معیارهایی با خصلت آموزشی را جایگزین نظام تادیبی سازد.

در زمینه آموزش همگانی

۱۲- در زمینهی آموزش، حزب کمونیست روسیه خود را موظف می‌داند که وظیفه‌ای را که با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ آغاز شد به انجام رساند، یعنی تبدیل مدرسه از افزار حاکمیت طبقاتی بورژوازی به افزاری برای نابودی اختلافات طبقاتی جامعه، افزاری برای بازسازی کمونیستی جامعه.

در دورهی دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی در دورهی تدارک شرایط مساعد برای تحقق کمونیسم، مدرسه نه تنها حامل اصول کمونیستی است، بلکه، به منظور آموزش نسلی که یقینا شایستهی پی‌افکندن کمونیسم باشد، باید که نفوذ معنوی، سازمانی و آموزشی پرولتاریا را نیز بر نیمه پرولتاریا و بخشهای غیرپرولتری تودمهای رنجبر منتقل کند. در حال حاضر، وظیفهی فوری همانا گسترش هرچه بیشتر اصول زیر برای مدارس و فعالیتهای آموزشی است که به وسیلهی حکومت شوروی بنا نهاده شده است:

(۱) آموزش عمومی و حرفه‌ای رایگان و اجباری (آموزش نظری و عملی در شاخههای اساسی تولید) برای پسران و دختران تا ۱۷ سالگی.

(۲) برقراری نظامی از نهادهای پیش از دبستان؛ مهد کودک، کودکستان، و جز اینها، به منظور رشد اجتماعی زنان و کمک به رهایی آنان.

(۳) تحقق کامل اصول مدارس صنعتی با تدریس در زبانهای بومی و به شکل مختلط برای دختران و پسران، و مطلقا غیردینی، یعنی فارغ از هر گونه نفوذ مذهبی، مدارس که در آنها آموزش با کار اجتماعا سودمند پیوند نزدیک دارد و اعضای سرپا پختی جامعهی کمونیستی را می‌سازد.

(۴) تامین غذا، پوشاک، کفش، و وسایل تحصیل برای همهی شاگردان با هزینهی دولت.

(۵) تدارک کادرهای جدید آموزشی که از عقاید کمونیسم الهام می‌گیرند.

(۶) ترغیب زحمتکشان به ایفای نقشی فعال در وظایف آموزشی (توسعهی 'شوراهای آموزش همگانی'، بسیج افراد باسواد و جز اینها).

(۷) کمک عمومی دولت به خودآموزی و گسترش فکری کارگران و

دهقانان (ایجاد سازمانهای آموزشی بیرون از آموزشگاهها، از قبیل کتابخانهها، مدارس بزرگسالان، باشگاههای مردمی، دورههای سخنرانی، سینماها، هنرکدهها و جز اینها).

(۸) گسترش وسیع آموزش حرفه‌ای، در زمینهی معلومات عمومی دانشگاهی، برای افراد بیش از ۱۷ سال.

(۹) گشوده گذاشتن در همهی سازمانهای آموزش عالی به روی تمامی کسانی که مایل به تحصیل‌اند، و در وهلهی نخست کارگران، جذب همهی افرادی که قادر به تدریس‌اند به این دانشگاهها، نابود کردن همهی موانع ساختگی که بر سر راه دانشمندان جوان در رسیدن به کرسیهای دانشگاهی قرار گرفته است، حمایت مادی دانشجویان به منظور ارائهی فرصتی واقعی به پرولتاریا و دهقانان برای استفاده از سازمانهای آموزش عالی.

(۱۰) به همین نسبت ضروری است که تمامی گنجینههای هنری، که با بهره‌گیری از کار زحمتکشان خلق شده است، و تا کنون انحصارا در اختیار استثمارگران بوده است، در دسترس زحمتکشان قرار گیرد.

(۱۱) گسترش وسیع فعالیت در ترویج عقاید کمونیستی و به کارگیری دستگاه و منابع دولت به این منظور.

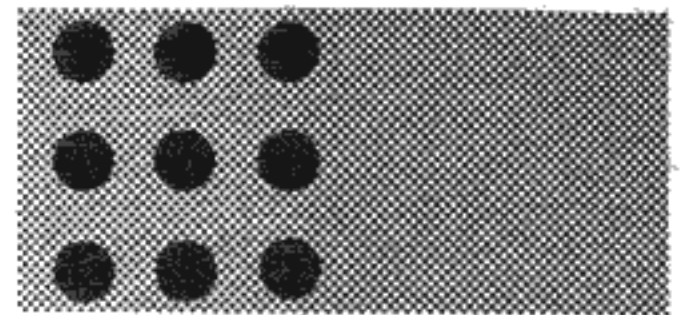
در زمینه روابط مذهبی

۱۳- در مورد مذهب، حزب کمونیست روسیه به فرمانهایی که هم‌اکنون جدایی دین از دولت و جدایی آموزش از دین را الزامی ساخته است قناعت نخواهد کرد. اینها معیارهایی است که دموکراسی بورژوازی نیز در برنامهی خود می‌گنجاند، هرچند به علت پیوندهای بی‌شماری که سرمایه را وابسته به تبلیغات مذهبی می‌کند، هرگز قادر به اعمال آنها نبوده است.

حزب کمونیست روسیه بر این باور است که تنها واقعیت یافتن فعالیت آگاهانه و منظم اجتماعی و اقتصادی تودمهاست که به نابودی کامل تعصبات مذهبی منجر خواهد شد. هدف حزب این است که پیوندهای بین طبقات بهره‌کش و سازمان تبلیغات مذهبی را از ریشه برافکند و در عین حال، با سازماندهی وسیع تبلیغات علمی - آموزشی و ضدمذهبی به تودمهای زحمتکش کمک کند تا ذهن خود را به راستی از قید تعصبات مذهبی برهانند. با این همه، کاملاً ضروری است که از اهانت کردن به عواطف مذهبی افراد، که تنها به تشدید تعصب مذهبی منجر می‌گردد، خودداری شود.

دنباله‌ای بر مقاله

شاعر بودن، شاعر شدن



نخست، بگذارید یارگیری کنم.
در مقالهی شاعر بودن، شاعر
شدن، نوشته‌ام:

'بینش شعری آموختنی نیست
اما... دانش شعری را باید جان
کند، یعنی کار کرد و کار کرد و کار
کرد، و آموخت'.^۱

یعنی چه؟
بخشی از معنای این سخنان این
است که، چنان که در همان مقاله
نوشته‌ام، 'آن که شاعر است، تازه،
باید شاعر بشود'.^۱

و بخشی از معنای این سخن -
می‌پذیرم - این است که تنها آن که شاعر
است می‌تواند شاعر بشود، نه هر کسی.
یعنی چه؟

با اهمیت‌ترین بخش معنای این
سخن این است که، حالیا، دانش شعری
را می‌توان به هر کسی آموخت، اما
بینش شعری را نه.

بگذریم از کار شیادانی همچون آن
مشاعره‌گر رادیویی - مهدی سهیلی را
می‌گویم - به زمان آریامهر 'کلاس شاعری'
باز کرده بود تا به ویژه دختران و بانوان
شعردوست را با راز درون پرده‌ی شعر
آشنا کند. گمان نمی‌کنم، اما، که حتی
پروزشکار بزرگ و بزرگواری همچون
ماکارانکو نیز مدعی بوده باشد که
می‌تواند، یا که می‌توانست، کلاس شاعری
باز کند؛ یعنی که، مثلاً، پنج کودک را،
البته بی هیچ گزینش ویژه‌ای، به کلاس
آورد و، در یک دوره‌ی آموزشی پنج
ماهه یا پنج ساله یا پنجاه ساله از آنان
- نمی‌گویم پنج مایاکوفسکی یا بلوک یا
پوشکین - دست کم پنج شاعر دست

پنجم 'بسازد'؛ یعنی که در آنان بینش
شعری پدید آورد. از سوی دیگر، اما،
هر آموزشگری یا دست کم هر آموزشگر
خوبی می‌تواند دانش شعری را - نه تنها
به شاعران، بل، که - به هر کسی
بیاموزد. نکته این است، اما، که با
آموختن دانش شعری تنها آن که شاعر
است شاعر می‌شود، نه هر کسی.

تنها در این معنا، یعنی تنها از
دیدگاهی آموزشی، بوده است که من، در
مقالهی شاعر بودن، شاعر شدن، گفته‌ام
- و هنوز نیز می‌گویم - که: 'حالیا، باید
بپذیریم که بینش شعری یا در کسی
هست، یعنی که او شاعر است و یا در
کسی نیست، یعنی که او شاعر نیست'.^۱
اما از همین جاست، یعنی از
درون همین سخنان است که، 'مشکل' ما
سربرمی‌آورد.

من دارم می‌گویم بینش شعری
آموختنی نیست.
چرا نیست؟

و یاران زود خشمی همچون رفیق
دادستان 'س' از بلژیک به ریشخند
فریاد برمی‌آورند که: 'حتی در زمینه‌های
دیگر هم چنین است؟'^۲
و، اگر من بگویم:

- 'نه! نه در همه‌ی زمینه‌های
دیگر، اما در برخی زمینه‌های دیگر نیز،
به گمان من، چنین است'،

یاران زودرنجی همچون رفیق س از
یوگوسلاوی گله خواهند کرد که: 'با هزار
من سریش زیست شناسی و ۰۰۰/نیز/
این تیر را نمی‌توان به ریش دیدگاه علمی
بست'.^۳

با این همه، من، چون یک

مارکسیست، یعنی چون کسی که هرگز
نمی‌خواهد آگاهانه با 'دیدگاه علمی'
درافتد یا در تضاد افتد، بر آنم که نه
تنها در زمینه‌ی شعر، که در زمینه‌ی هنر
به طور کلی، و نه تنها در زمینه‌ی هنر به
طور کلی، که در برخی زمینه‌های دیگر نیز
همه چیز را نمی‌توان به همگان آموخت. و،
خوشبختانه، تنها مارکسیستی نیز نیستم که
چنین می‌اندیشد. واژه‌هایی همچون 'واهی'
و 'داهیانه'، و به طور کلی واژه‌هایی که
هر یک بیانگر 'استعداد'ی ویژه و
سرشاراند، در زبان مارکسیست‌ها نیز
کاربرد فراوان دارند - و چرا نداشته
باشند؟ مارکس، خود، بارها نبوغ هگل و
برخی فیلسوفان دیگر را ستوده است، و
انگلس نبوغ مارکس را، و لنین نبوغ هردو
را. و نبوغ چیست، اگر 'استعداد'ی ویژه
و سرشار نیست؟ یا نکند 'خود' مارکس
و انگلس و لنین نیز، گاهگاه، از ستایشها
و تعارفهای بورژواامنشانه روگردان
نبوده‌اند؟!

و، دور نرویم، م.ن. پوکروفسکی،
تاریخ نویس سرشناس بلشویک در
پارهنوشته‌ای که برگردان فارسی آن در
همین جهان خودمان چاپ شده است،
درباره‌ی لنین می‌گوید:

چه بود آنچه لنین را در عمل رهبر
ساخت؟ ما مارکسیست‌ها نمی‌توانیم فرد
را سازنده‌ی تاریخ بدانیم. نزد ما،
فرد همانا افزاریست که تاریخ با آن
عمل می‌کند. شاید در آینده بتوان
چنین افزارهایی را به شیوه‌ی علمی
ساخت، درست به گونه‌ای که ما
هم‌اکنون دستگاه‌های انباشت گر برق را
می‌سازیم. هنوز، اما، این کار شدنی

نیست. هنوز افزارهایی که تاریخ با آنها عا. می‌کند، این انباشت گران روندهای اجتماعی را طبیعت^۴ به جهان می‌آورد.^۵

این سخن پوکروفسکی که 'فرد همانا افزاریست که تاریخ با آن عا. می‌کند'، به گمان من نیز، بی‌گمان درست است. و، اگرچه من نیز برآنم که هیچ چیزی در جهان یگانه‌ی مادی نیست که برای انسان، در اصل، شناختنی نباشد، اما، باورنمی‌دارم که هیچگاه روزی روزگاری برسد که در آن همه چیز برای انسان، در عمل، بازساختنی باشد. از این رو، من به هیچ روی امیدوار نیستم که بزرگانی چون لنین را 'در آینده بتوان ... به شیوه‌ی علمی ساخت'^۵. در حقیقت - و از شما چه پنهان - من امیدوارم که چنین روزگاری هرگز، هرگز، فراتر نرسد. چراکه، در چنان روزگاری، آن چه اکنون چیزی بیش از کاپوسی هراس انگیز و - به گمان من - بی‌گمان بی‌پنپاد، که تنها ساخته‌ی خیال نویسنده‌گانی چون هاکسلی است، نیست همانا 'سرنوشت' واقعیت یافته‌ی انسان خواهد بود. در چنان روزگاری، تاریخ تکامل آینده‌ی انسان به بازی پوک و دردناکی بدل خواهد شد که دیگر حتی برای سرپرستان مرکز فن سالاری (تکنوکراسی) کامپیوتری شده‌ی جهانی آن روزگار نیز سرگرم کننده نخواهد بود؛ چرا که اینان خود نیز، چون نیک بنگرند، خود را از بازیچه‌ها خواهند یافت نه از بازیگران.

- 'ببینیم! آمریکا چند عدد رهبر سیاسی لازم دارد؟'
یا:

- 'شوروی، گفتید، چند تا مایاکوفسکی دیگر می‌خواهد؟'

اما نگران نباشیم. چنین روزگاری هرگز نخواهد رسید. نمی‌تواند برسد. علوم تجربی هر یک هیچ نیستند مگر دستگاهی از قانونهای کشف شده‌ی طبیعی یا انسانی. و هر 'قانون'، در هر یک از

علوم تجربی، همانا توصیف کننده‌ی یک یا چند پیوند عام کشف شده در میان دو یا چند گونه از چیزها یا پدیده‌ها در گستره‌ی طبیعت یا در قلمرو انسانیست. 'قانون علمی'، از این رو، به گوهر همانا گزاره‌ای کلیست. دانستنیهای علمی و توانستنیهای فنی و فن شناسانه‌ی انسانی نیز، از همین رو، همیشه به گوهر، کلی خواهند ماند. انسان، هم‌اکنون نیز، 'گل' را می‌تواند بازسازی کند. اما 'این گل' تک است و بازساختنی نیست. در زمان و مکان بودن یا، یعنی، زمانی - مکانی بودن چیزهای جزئی باعث می‌شود که این گونه چیزها برای انسان، نه تنها در عمل، که هم در اصل نیز، بازساختنی نباشند. به بیان دیگر، این گونه چیزها را انسان، نه عینا، بل که تنها نوعا، می‌تواند بازسازی کند.

از سوی دیگر، جهان مادی هرگز به دستگاهی بسته و پایان یافته بدل نمی‌گردد. طبیعت و انسان، هر دو، جاودانه در تکامل‌اند. و تکامل، یعنی افزایش امکانات، یعنی بردمیدن و فراشکفتن امکانات نو - و، در نتیجه، برای انسان، هنوز شناخته‌نشده - از بطن و متن امکانات پیشین - و، در نتیجه، احتمالا، برای انسان شناخته شده.

بیم آن دارم که این سخنان نیز بد فهمیده شوند. و، پس، بگذارید بی‌درنگ بیافزایم که سخن بر سر بازساختن 'شناخته‌شده‌ها' از 'شناخته‌نشده‌ها'ست، نه 'شناختنیها' از 'ناشناختنیها'. سخن بر سر بخش کردن متافیزیکی جهان یگانه به دو جهان - یکی برای انسان در اصل شناسایی‌پذیر و دیگری برای انسان در اصل شناسایی‌ناپذیر - نیست. سخن بر سر بازساختن 'اکنون' از 'آینده' - یا بهتر بگوییم - 'تاکنون' از 'هنوز' است. سخن بر سر این است که، 'اکنون' را هر لحظه‌ای یا هر برشی از تاریخ که بگیریم، از یک سو چیزهایی خواهیم داشت که انسان آنها را تا هم‌اکنون شناخته است و، از سوی دیگر، چیزهایی را خواهیم داشت که

انسان هنوز آنها را شناخته است. واقعیت در تکامل است. و ما، اگر نخواستیم باشیم تکامل یابندگی درونی و ذاتی واقعیت را انکار کنیم، باید بپذیریم که واقعیت، هم در طبیعت و هم در تاریخ، از شناسایی(ها)ی انسانی، در عمل همیشه گامی پیشتر خواهد بود. سخن، پس، بر سر تکامل یابندگی شناسایی(ها)ی انسانی و بازبودن گستره‌ی آنهاست. جهان یکی بیش نیست. و، در جهان یگانه‌ی مادی، هیچ چیز برای انسان، در اصل، ناشناختنی نیست. در عمل، اما، شناسایی(ها)ی انسانی همیشه گسترش یابنده و افزاینده‌اند. و این یعنی که انسان، بر هر قله‌ای از تاریخ تکامل آینده خود که باشد نیز، باز، در چشم‌انداز شناسایی، همچنان با چیزهایی رویارو خواهد بود که هنوز آنها را شناخته است.

باری.

و همین چگونگی، از یک سو، و کلی بودن شناسایی‌های علمی، از سوی دیگر، باعث می‌شود که، نه شخص لنین تاریخی، که هنوز نیز از دیدگاهی که پوکروفسکی به او می‌نگرد ناشناخته است، بل که تنها لنین نوعی، یعنی لنین شناخته‌شده، در اصل، برای انسان بازساختنی باشد. و با اهمیت‌ترین بخش معنای این سخن این است که اگر روزی روزگاری برسد که انسان - یعنی، در حقیقت، یک مرکز فن سالاری کامپیوتریزه شده‌ی جهانی - بتواند 'لنین گونه‌ای' را در عمل بازسازی کند، آن 'لنین گونه' نه تنها شخص لنین تاریخی، رهبر و آموزگار بزرگ پرولتاریا، نخواهد بود، بل، که، به دلیل شناخته شده بودن یعنی 'افشا' شده بودنش، به هیچ روی به گونه‌ی لنین نیز نخواهد توانست 'عمل' کند. به بیان دیگر، لنین بازسازی شده به هیچ روی کاربرد تاریخی نخواهد داشت. در پیوند با شخص لنین تاریخی نیز، می‌توان گفت، لنین بازسازی شده چندان - یا حتی هیچ - کاربردی نخواهد داشت. زیرا کافیست که خلق و خوی لنین

را داشته باشد - و مگر قرار نیست که خلق و خوی لنین را داشته باشد - تا نگذارد او را به بازی بگیرند: یعنی که، برای نمونه، در نمایشگاههای تاریخی به نمایشاش بگذارند یا که وادارش کنند تا در فیلمهای تاریخی نقش لنین را بازی کند.

از این رو، و بدین سان، میتوان یقین داشت که تاریخ 'در آینده' نیز 'افزارهایی را که با آن عمل میکند'، مستقل از دانستهای علمی و توانستهای فنی و 'ارادی' و 'برنامهای' هرگونه مرکز جهانی فن سالاری، خود از بطن و متن خویش برون خواهد داد. پس، نگران آینده‌نگری پوکروفسکی‌ها و خوشبینی ایشان یا - فرقی نمی‌کند - بدبینی هاکسلی‌ها، در نگرستن به آینده‌ی علم و صنعت و فن شناسی نباشیم؛ و باز گردیم بر سر سخن خویش.

پاری. داشتیم یارگیری می‌کردم، تا با پشت گرمی و دلگرمی بیشتری دنباله‌ی سخن خود را بگیرم. داشتم می‌گفتم که، پس، چون یک مارکسیست نیز میتوان گفت و پذیرفت که نمودهایی انسانی همچون بینش شعری آموختنی نیستند.

اما آیا به راستی میتوان؟ آیا پوکروفسکی نیز، آنجا که می‌گوید و می‌پذیرد که 'هنوز افزارهایی / همچون لنین، که تاریخ با آنها عمل می‌کند... را طبیعت^۵ به جهان می‌آورد'، با اصول جهان‌نگری خود، چون یک مارکسیست، در تضاد نمی‌افتد؟ من بر آنم که، نه، نمی‌افتد.

من بر آنم، نخست، که مارکسیسم، چون ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، اگرچه طبیعت یا گوهر یا ذات انسان چون انسان را طبیعت یا گوهر یا ذاتی اجتماعی می‌شناسد، اما، دربارهی طبیعی بودن یا نبودن یا گوهرین بودن یا نبودن یا ذاتی بودن یا نبودن هیچ یک از نمودها یا ویژگیهای انسانی در فرد انسان با هیچ نظریهی ویژه‌ای از پیش و از درون، یعنی منطقاً، گره نخورده

است؛

و، دوم، که مارکسیسم همیشه تنها و به حق، با نظریه‌ها یا نظریه‌پردازی سر ستیز داشته است، و مارکسیسم - لنینیسم همچنان تنها و به حق می‌پاید با نظریه‌ها و نظریه‌پردازی سر ستیز داشته باشد، که برخی یا همی نمودها یا ویژگیهای انسانی را طبیعی یا گوهرین یا ذاتی گرفته‌اند، یا می‌گیرند، تا، بر این بنیاد، به گمان خود، نشان دهند که برخی از افراد یا قشرها یا طبقه‌ها یا ملیتها یا نژادهای انسانی از برخی دیگر به طبیعت یا به گوهر یا به ذات برتراند؛

و، سوم، که مارکسیسم - لنینیسم، از آنجا - و تا آنجا که می‌خواهد علمی بماند، هرگز نمی‌تواند و نمی‌پاید، در نگرستن به نمودها و ویژگیهای فردی انسان، و به طور کلی در نگرستن به هیچ ویژگی یا نمودی انسانی که در علمی ویژه بررسی شدنی‌ست، خود را به نظریه‌ای گره بزنند که با یافته‌های تاکنونی و یا با یافته‌های آینده‌ی علمهایی همچون زیست شناسی و روان شناسی، و یا هر علم دیگری، در تضاد باشد یا بتواند در تضاد افتد.

محتوای هر یک از این سخنان، اما، باید روشن شود. ■

دنباله در شمارهی آینده

یادداشتها

- ۱- جهان، شمارهی ۳۷، ص. ۴۲ تا ۴۳.
- ۲- جهان، شمارهی ۴۶، ص. ۴۶.
- ۳- جهان، شمارهی ۴۲، ص. ۴۹ تا ۵۰.
- ۴- تاکید از من است.
- ۵- جهان، شمارهی ۳۵، ص. ۲۴.

تصحیح

در بخش سوم از مقالهی دنباله‌ای بر مقالهی شاعر بودن، شاعر شدن: آخرین پاراگراف از نخستین ستون، و شعر بالای دومین ستون از صفحهی ۴۶، جهان ۴۸، بدین گونه تصحیح می‌شود:

خدا، در این میان، برخی کسان را نیز 'بهر' شاعری می‌ساخت: آن هم، البته، با 'برنامه'ای از پیش تعیین شده. شاعران، همه همچون کسائی مروز، هر یک، در سال و به روزی ویژه به جهان می‌آمدند تا درست همان 'سرود'هایی را بگویند و همان کارهایی را بکنند که خدا، هم 'از ازل' خواسته بود بگویند و بکنند:

'به سیصد و چهار، ویک رسید ثوبت سال، چهارشنبه و سه روز مانده از شوال، بیامدم به جهان، تا چه گویم و چه کنم؟ - سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال' ○

ریکای گمل

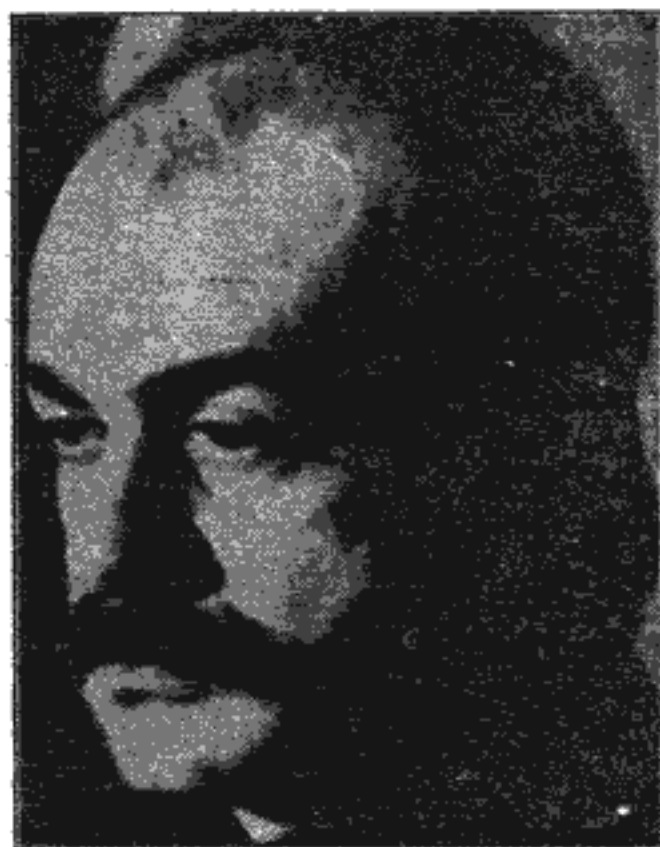
ارگان کمیته کردستان

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

را بخوانید

یادی از

خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان



در سالروز به خون تپیدنشان

در ۲۲ بهمن ۱۳۲۲ در رشت در خانواده‌ای متوسط الحال به دنیا آمد. پدرش، قدیر، را در ۳ سالگی از دست داد. مادرش، شریعه، خانه‌دار بود و یک برادر داشت، به نام فرهاد. دوره‌ی دبستان را در رشت و دوره‌ی دبیرستان را در قم تمام کرد. فوق دیپلم روزنامه نگاری گرفت. در شب شعر سال ۴۷ شرکت جست. در اسفند ۴۸ با عاطفه گرگین ازدواج کرد. در ۲ دی ۴۹ صاحب پسری به نام دامون شد. قیام مسلحانه‌ی سیاهکل در بهمن ۴۹ اثر عمیق روی او گذاشت: "جنگل صمیم وحدت ما است و چشمهای کوچک باور نمی‌کند اینک صدای او در پیچ و تاب سرد - سیاهکل - گل می‌دهد" (منبع ۳: ص ۱۷)

به عنوان یک ژورنالیست و نقاد عنری در کیهان کار می‌کرد. او را در فروردین ۵۲ گرفتند و به ترتیب به زندانهای کمیت، قصر و اوین بردند. خسرو در سحر ۲۹ بهمن ۵۲ در جمشیدیه اعدام شد.

آثار ادبی او مشتمل است بر مصاحبه‌ها، سخنرانیها، مقاله‌ها، نقدها و شعرها. برخی از آنها هنوز چاپ نشده‌اند و آنها که چاپ شده‌اند گاهی با نام مستعار "دامون" (نام پناهگاه میرزا کوچک جنگلی) و "بابک" (نام رهبر جنبش ضد فتوح‌الدلی سده‌ی نهم میلادی در طالبش و مغان) و زمانی به نام خودش‌اند. چند شعر او در دو شماره‌ی کتاب هنر و ادبیات امروز انتشارات سهند ۴۸ و ۵۰ زیر نظر علی میرفطروس چاپ شدند. خسرو آثار ناظم حکمت (۶۳ - ۱۹۰۲)،

پابلو نرودا (۷۶ - ۱۹۰۴) و احمد شاملو را نقد کرد. در زندان هم‌بند شکرالله پاک‌نژاد (۶۱ - ۱۳۲۰) بود. با عزارخانی که با مصطفی شجاعیان (۵۵ - ۱۳۱۵) آشنا بود دوستی داشت. همچنین با صمد بهرنگی (۴۷ - ۱۳۱۸)، سعید سلطانپور (۶۰ - ۱۳۱۹)، اسماعیل خویی، م. آرم، احمد شاملو و غلامحسین ساعدی (۶۴ - ۱۳۱۴) رفاقت داشت. کویا در دی ۴۹ گفت و گویی با محسن یلفانی در مورد نمایشنامه‌اش آموزگاران ترتیب داد. همچنین، گفت و گویی با اسماعیل خویی در زمینه‌ی شعر.

از نظر سیاسی، طرفدار جنبش نوین مسلحانه‌ی سیاهکل و مخالف حزب توده بود. با آثار مائوتسه تونگ (۱۹۷۶ - ۱۸۹۳) و چه گوارا (۱۹۲۸ - ۶۷) موافق بود. آثار مارکسیست - لنینیستی از جمله اصول مقدمانی فلسفه‌ی ژرژ پلیشر (۴۲ - ۱۹۰۳)، ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه و رد تئوری بقا پویان (۵۰ - ۱۳۲۵) و مبارزه‌ی مسلحانه - عم استراتژی، عم تاکتیک احمدزاده (۵۰ - ۱۳۲۵) را به دقت خوانده بود. گاهی به کوههای شمیران می‌رفت و برای دسته‌های ۲۰ - ۱۰ نفری سخن می‌گفت. در آنجا، با یک گروه آشنا شد که مقدم سلیمی - با نظریات توده‌ایش - و شکوه فرهنگ جزو آن بودند. این گروه صحبت از ترور شاه داشتند. او عدم صلاحیت آنان را در این کار به عاطفه گوشزد کرد. در ۱۶ فروردین ۵۲ بازداشت شد و عمویش را ۶ روز بعد گرفتند که در سال ۵۵ آزاد گردید. در شهریور ۵۲ بطحایی، سماکار و دانشیان را در رابطه با طرح کروگان گیری ولیعهد دستگیر کردند. در بازپرسی، شکوه فرهنگ گفت: "طرح ترور شاه را خسرو داده بود." در زندان ۱۲ بازجو به سرکردگی سرکرد "دائرس" برای شکنجه‌اش حضور داشتند. "دائرس" به او گفت: "۱۱ نفر دیگر 'گروغش' عمه چیز را گفته‌اند، ۲۴ ساعت مهلت

داری تا حرف بزنی." این "گروه"، در واقع، از چند محفل مجزا از هم تشکیل شده بود. خسرو گفت: "اینها را نمی‌شناسم. شما کدام اسلحه را از من گرفته‌اید. با خودکار بیک نمی‌توانم کسی را ترور کنم." افراد دیگر "گروه" سیاحیوش، علامه‌زاده، ابراعیم فرهنگ، جمشیدی، قیصری و اتحادیه بودند. خسرو اتهامات خود را قبول نداشت. رژیم هم می‌دانست که طرحهای ترور شاه و کروگان گیری ولیعهد به خسرو نمی‌چسبند، از عمین رو، به او گفته شد که در دادگاه "اگر بگویی من فرزند خلق هستم، ابد می‌گیری" - یعنی اشد مجازات! ولی در جواب خسرو گفت: "من دادگاه شما را به آتش می‌کشم." رژیم شاه او را به خاطر پایبندی به عقایدش و دفاع از حقوق خلقها - که در جریان دادگاه معلوم شد - و نه به جرم دیگری اعدام کرد. استوار حامل و مجری حکم اعدام به یک زن عم‌بند عمر خسرو در زندان قصر با گریه گفته بود: "او مرد بزرگی است و ما چاکرش هستیم." خسرو به هنگام اعدام سرود می‌خواند و از مجریان خواست: "چشم مرا نهندید." تهاجم رژیم به روشنفکران انقلابی چون گلبرخی و دانشیان ادامه می‌یافت. مرگ شاه بود که قبلاً صمد بهرنگی، بهروز دهقانی (۵۰ - ۱۳۱۸)، علی‌رضا نابدل (۵۰ - ۱۳۲۳)، امیر پرویز پویان و احمدزاده‌ها و بعد هم مرضیه اسکویی (۵۳ - ۱۳۲۴)، بیژن جزئی (۱۳۱۶ - ۵۴)، حمید اشرف (۵۵ - ۱۳۲۵)، حمید مومنی و دیگران را در کام خود کشیده بود. جریان دادگاه گلبرخی - که از تلویزیون دولتی پخش شد - و اعدام او اثر وسیعی در ایران و جهان به ضرر رژیم شاه گذاشت. چنان که حسین زاده، جلال ساواک، گفت: "رژیم دو اشتباه کرد: اول اینکه دادگاه خسرو را علنی کرد و دوم اینکه آنرا در تلویزیون پخش کرد." خسرو، در دادگاه علنی ۱۶ دی ۵۲، گفت

که او یک مارکسیست - لنینیست است. البته، در زمانی که رژیم می‌کوشید تفرقه بین مارکسیستها و مسلمانان مبارز بیندازد، خسرو اشاره به احترام خود به معتقدات گروه دوم نیز می‌کند. این "احترام" عمدتاً از خرافاتی بودن روشنفکران بورژوازی و کمبود روشنگری ماتریالیستها درباره‌ی ماعتیت مذنب و توهم نسبت به متری بودن آن ناشی می‌شد. در اروپا مبارزه بر ضد مذنب را روشنفکران بورژوازی انجام دادند، در حالی که در ایران، به علت خرافاتی بودن بورژوازی، این امر خطیر به عهده‌ی کمونیستهاست. به هر حال، برای اولین بار جهان نگری انقلابی به وسیله‌ی یک روشنفکر انقلابی از طریق تلویزیون به طور وسیع در میان توده‌های شهری مطرح شده بود. از اینجا بود که موج کسب دانش مارکسیستی در میان دانش آموزان دانشجویان، کارگران، کارمندان و غیره وسعت پیدا کرد. با شناخت از ایس موج وسیع بود که متفکران رژیم همزمان، در مجلات دولتی رده‌هایی بر این جهان نگری سرعاً بندی کردند. در عمین جا باید افزود که رژیمهای سلطنتی و جمهوری اسلامی در ایران، رده‌نویسان بر مارکسیسم را، به علت عدم آموزش این علم در دانشگاههای ایران، از مرتدین و خائنین صفوف چپ همچون روستا، یزدی، شایبی، نیکخواه، روحانی و طبری عضوگیری می‌کنند. عمر خسرو، در اشاره به اثر فراگیر گلبرخی در ایران، می‌گفت که در مسیر خروجش از ایران، در کردستان، عکس خسرو را بر دیوار اطاق یک روستایی

☆ - "من آخرین دفاعیه‌ای متهمان سوء قصد به جان شاعنشا آریامهر، علیاحضرت شهبانو و والاحضرت ولایتعهد در دادگاه بدوی دادرسی ارتش"، تلاش، ۷۵-۸۸: ۴۴ (آذر-دی ۵۲).
☆☆ - "لنینیسم و انقلاب روسیه - ۳"، تلاش، ۷۳-۸۵: ۴۴ و ۷۱-۸۹: ۴۳.

کرد دیده بود. خسرو گلبرخی، در وصیت‌نامه‌اش، خود را "یک فدایی خلق ایران" نامیده است و با ایمانی راسخ می‌نویسد که "از هر قطره خون ما صدها فدایی برمی‌خیزد." (منبع ۲، ص ۲۰) او موضع خود - یعنی روشنفکر انقلابی در خط فدایی‌های قیام سیاحی - را در بین توده‌ی یکپارچه‌ی زحمتکشان و "صف به صف" جناحهای مجزا از هم دیکتاتوری به وضوح بیان می‌کند:

"مردی به مقاومت یک سرو..."

با چشمهای میشی روشن

مردی که از زمان تولد عاشقانه می‌خواند:

ترانه‌ی سیال سبز جنگل را

برای مردم شهر...

عشق ما

با مردم

معنی داشت.

صف به صف

سر نیزه

صف به صف دشمن

اما با عموهای تو

ما یک فدایی بودیم.

تا که ایران تو

آزاد شود.

بهترین عذیه‌ی ما

جان ما...

(منبع ۲، ص ۴۲)

— او اعدام خود را، همچون سرنوشت دیگر فدایی‌ها، پیش‌بینی کرد. و با افتخار، در تصویر زیر، مقاومت سرخ و روحیه‌ی جسورانه‌ی چریکهای فدایی را در میدانهای اعدام، نشان می‌دهد:

"بر سینه‌ات نشست

زخم عمیق کاری دشمن

اما،

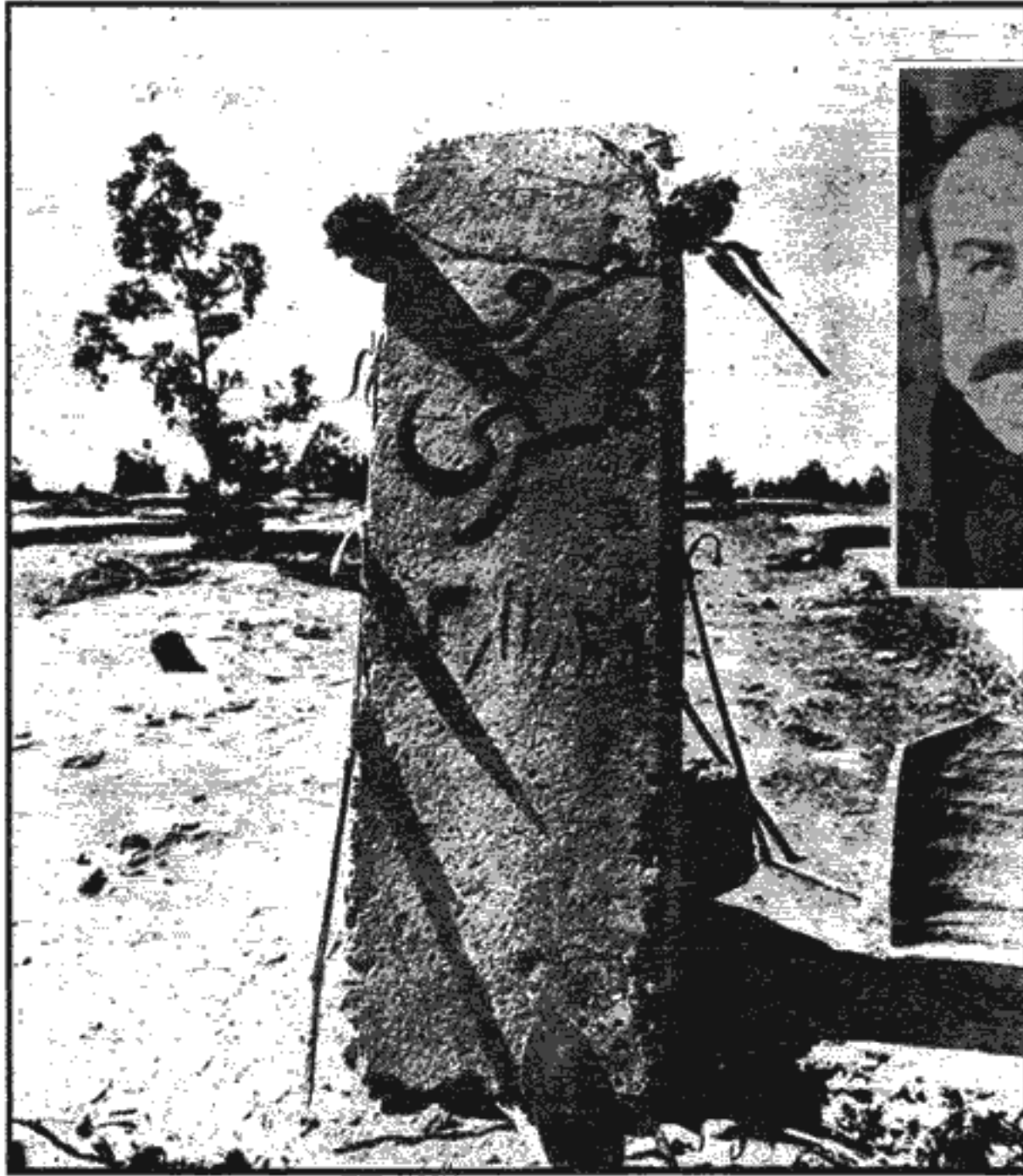
ای سرو ایستاده نیافتادی

این رسم توست که ایستاده بمیری"

(منبع ۴، ص ۸۶)

در دهه‌ی ۵۰ روشنفکران انقلابی با فریاد این شعار که "خون ما پیرهن

کارگران، خون ما پیرغن دقانان، خون ما پیرغن سربازان، خون ما پرچم خاک ماست" (منبع ۲، ص ۲۰) خط سرخ فدایی را در مقابل خط زرد توده‌ای قرار دادند. انتخاب این خط يك تضاد عمده را مطرح می‌کرد: کار جمعی و فنا در مقابل کار فردی و بقا. در وهله‌ی اول، روشنفکر آثار خود را بدون نام و یا با نام مستعار به جامعه عرضه می‌کرد و، از همین رو، در بین مردم تحت سلطه‌ی اختناق شهری نمی‌یافت. ولی در شرایط دموکراتیک خارج و در مقطع قیام، آثار این گونه روشنفکران از تیراژ بسیار بالایی برخوردار بود. در این صف، بیژن جزنی، خسرو گلبرخی و سعید سلطانپور جای دارند، که دانشجویان آگاه، چه در خارج و چه در کوه‌های ایران، سرودهایی از این انقلابیون را در باره‌ی این انقلابیون مکرر با هم می‌خواندند و می‌خوانند. این گونه روشنفکران را کلاسی خرده بورژوازا با برجسب "روشنفکر سازمانی" تخطئه می‌کنند و، در عوض، روشنفکر معلق و منفرد را نمونه‌ی استقلال نظری می‌شمارند. و اما جوان مرکی روشنفکران انقلابی را گلبرخی این گونه خلاصه می‌کند: "من خونم را به توده‌های گرسنه و پابرنه‌ی ایران تقدیم می‌کنم" (منبع ۲، ص ۲۰). اگرچه برای خلق آثار انقلابی برای آگاهی توده‌ها، روشنفکر نیاز به بقای خود دارد، ولی با عمل انقلابی، او این تضاد را از طریق فرادادن روحیه‌ی مقاومت از خود به دیگران منتقل می‌کند تا، به‌جای آگاهی، به ایشان جسارت انقلابی بدهد. بدین طریق عمل روشنفکر ورای نظر او قرار می‌گیرد، و در اینجا است که اسطوره‌ی قهرمانی به اساطیر توده‌ای می‌پیوندند. ما نظرات مزدک، بابک و حلاج را زیاد نمی‌دانیم، ولی عمل آنان در ارتقای روحیه‌ی جسارت در ایرانیان موثر افتاده است. در اینجا، روشنفکر بیشتر به خود تاثیر می‌اندیشد تا به شکل و شیوه‌ی تاثیر کردن. در قرن بیستم حیدر، کوچک،



کجاست سرخی فریادعای بابک خرم، آوازهای پیکار، کُک، در سبزه‌های سبز، ابریشم سیاه دو چشمت، زخم سیاه، قبل از اعدام، پرنده‌ی خیس، خون لاله‌ها، با این غرور بلندت، در خیابان، سفر.

۲- مقالات: فرنگ پویا و فرهنگ مومیایی شده، ادبیات و توده، نوگرایی و حقیقت خاکی، سیاست عمر و سیاست شعر، لوسین کلدمن: اهمیت اندیشه‌ی "وجدان امکان پذیر" در ارتباطات، نقد استعماری، دلان عمر، طبقه و تحقیر، ادبیات مترقی، عمر اداری، بشر و نومیدی غارتگران، حیثیت شاعر در شعرخوانیهای نمایشی، مخاطب - نوعی روشنفکر و تظاغر، فرم و شعر، علت و معلول، فرانتس فانون - احتضار استعمار، اندیشه‌هایی که بوی باروت می‌دهد - اندیشه‌های فتحعلی آخوندزاده (با نام مستعار "بابک قهرمان")، دفاعیه، وصیتنامه.

۳- نقدها: بر کارهای اردشیر

ارانی، فرخی یزدی، روزبه، پویان، سلطانپور را به عنوان نمونه داریم. اگرچه اینان برای پختگی فکری نیاز به بقا داشتند تا بهرنکی به کورگی، گلبرخی به نرودا و حمید اشرف به عویشی‌مین و سلطانپور به برشت تکامل یابند، ولی با عمل انقلابی، زندگی ایشان در جوانی پایان یافت و، در عوض، روحیه‌ی مقاومت و جسارت در دیگران ارتقا یافت.

آثار چاپ شده‌ی گلبرخی چهار بخش‌اند: ۲۷ شعر، ۲۰ مقاله، ۶ نقد و يك مصاحبه. نقد آثار او را به فرصتی دیگر محول می‌کنیم و در اینجا فقط لیست آثارش را می‌آوریم.

۱- اشعار: سرود پیوستن، فردا، ای پریشانی، شعر بی‌نام، ملاقاتی، دامون، مرثیه‌ای برای گلگونه‌های کوچک، تو، سرودعای خفته، دله‌های شهر من، تساوی، آخرین شعر، جنگلیها، خفته در باران، دوکانه، خسته‌تر از همیشه،

آفتاب نیم شب

تو می‌پاید خامشی بگزینی
به جز دروغت اگر پیامی
نمی‌تواند بود
اما اگر مجال آن هست
که به آزادی
ناله‌ای کنی
فریادی در افکن
و جانت را به تمامی
پشتوانی پرتاب آن کن!

احمد شاملو
شعر 'ضیافت'،
مجموعه‌ی دشنه در دیس



کرامت‌الله دانشیان در سال ۱۳۲۵ در شیراز به دنیا آمد. پدرش از ایا قشقایی بود و مادرش از اهالی کازرون. در زمان جنگ جهانی دوم، به دنبال وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی ایلاتی، پدر کرامت کار دامپروری را ترک گفت و با درجه‌ی گروهبانی به استخدام ارتش درآمد. بیماری و فقر، مادرش را، هنگامی که کرامت هنوز کودکی بیش نبود، از او گرفت. کرامت تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تبریز به پایان رسانید. زندگی مملو از فقر و تنگدستی، کرامت را از همان نخستین سالهای جوانی به تودمهای رنجبر جامعه پیوند داد. در سالیانی که در تبریز درس می‌خواند، راه

صمد و یارانش را شناخت و گویا، دورا دور با خود صمد نیز آشنایی داشت. علاوه بر اینها، نوشته‌های نویسندگان مرفعی آن دوره نیز در شکا، گیری فکری او موثر بودند. وضعیت بد اقتصادی کرامت، درهای دانشگاه را به روی او بست. اما او که در همین سنین جوانی واقعیت‌های زندگی را از طریق برخورد مستقیم با رنج و تهیدستی فراگرفته بود، در دانشگاه زندگی به فراگیری پرداخت. اما زمان آن به پایان رسیده بود که تنها آموزش ببیند، می‌بایستی که آموخته‌هایش را به دیگران نیز انتقال دهد. از این رو، وقتی به عنوان سپاهی دانش راهی

واسکس، یکی از روستاهای آمل شد، از این فرصت به نحو احسن بهره جست. سالهای تدریس در آنجا برایش امکاناتی فراهم آورد تا هم با محیط روستا بیشتر آشنا شود و هم دانسته‌های خود را به روستاییان به ویژه جوانان روستا، منتقل کند. برخلاف بسیاری از آموزگاران سپاهی که بین خود و مردم ده دیواری می‌کشیدند، کرامت با آنان جوش می‌خورد. بیشتر اوقات فراغت‌ش را با روستاییان می‌گذرانید؛ به حرف‌ها و درد دل‌هایشان گوش می‌داد و سعی می‌کرد آموخته‌ها و تجارب خود را به آنان انتقال دهد. شاگردان کرامت، علاوه بر درسهای مرسوم، درس زندگی نیز

می‌آموختند. اما اگر کرامت درد را می‌شناخت و آن را بازگو می‌کرد، هیچ گاه مغلوب آن نشد. نومیدی و یاس در اندیشه او راهی نداشت - چرا که او زحمتکشان را از نزدیک می‌شناخت و نه تنها با درختها و آلمشان، بلکه با نقش عظیمی که آنان در ایجاد دگرگونیهای اجتماعی بازی می‌کردند، نیز آشنا بود. ایقان به مبارزه و روحیه سرزنده همواره با کرامت ماندند. در روستا، برای آنکه در شاگردانش شور و شوق مبارزه با مصایب زندگی را ایجاد کند، از سرودهای انقلابی و مردمی نیز بهره می‌جست.

پیوند کرامت با اهالی روستا سبب شد که رابطه بسیار نزدیکی با آنان ایجاد کند. 'محبوبیت دانشیان (در روستای واسکس) به اندازه‌ای بود که یکی از اهالی روستا اتاقی در خانه خود به او داده بود و کرامت، مانند یک فرزند او، در میان خانواده‌اش، و همراه با فرزندانش زندگی می‌کرد. وقتی از کار کلاس فارغ می‌شد، چکمی بلند و لاستیکی‌اش را می‌پوشید، در شالیزارها - در کوچه‌های پر گل، و لای ده و در هر کجای دیگر که می‌توانست با بزرگترها گفت و گو می‌کرد. با بردباری به گله و شکایت دوستان روستایی خود گوش می‌سپرد و آنها نیز، بی‌پروا، از بار غم خود کم می‌کردند.' ۳

در پاییز ۱۳۴۷، پس از پایان دوره سپاهی دانش، به تهران رفت تا در 'مرکز آموزش خدمات جهانگردی' دوره‌ای را بگذراند. البته مرکز جهانگردی، که به دنبال آدمهای شسته و رفته‌ای می‌گشت تا در مقابل جهانگردان خارجی برای کشور شاهنشاهی آبرو بخرند، بدون شک با زندگی بی‌پیرایی کرامت همخوانی نداشت. یک بار او را به دلیل آنکه سیل گذاشته بود از کلاس بیرون کردند! کرامت که سر گردن نهادن به انضباطهای کورکورانه را نداشت، پس از دو ماه آنجا را ترک کرد. پس از آن به 'مرکز آموزش تلویزیون' (که بعدها مدرسه عالی

تلویزیون نام گرفت) رفت تا شاید در آنجا چیزی بیابد که ذهن پویا و تشنه آگاهی‌اش را ارضا کند. ولی دیری نپایید تا دریابد که به رغم وجود درسهایی با عنوانهای ذهن پرکنی چون تاریخ هنر، تاریخ تئاتر، سینما، جامعه‌شناسی و جز اینها، مرکز آموزش تلویزیون نیز چیزی برای عرضه ندارد. شور کرامت پس از چند ماه آنچنان به سردی گرایید که کمتر در کلاسها حاضر می‌شد. به علاوه، فشار مشکلات اقتصادی او را ناچار می‌ساخت که همزمان با گذراندن دوره تلویزیون در آموزشگاه شبانه‌ای در جنوب تهران به نام پژوهنده، ادبیات درس بدهد. با این همه، کرامت در مدتی که در مدرسه تلویزیون درس می‌خواند، افکاری را در رابطه با ساختن چند فیلم در سر پروراند. از جمله طرح فیلمی درباره پسر بچه فقیر بلیط فروشی که با یکی از رفقایش درباره آن تبادل نظر کرده بود. شرح مختصر این فیلم از این قرار است که پسر بچه بلیط فروشی پی در پی فریاد می‌زند که: 'دو تومن به صدتومن! جایزه مخصوص به هموزن خودتان طلا بگیرید و...'. سرانجام خودش نیز باور می‌کند که خریدن بلیط ضامن خوشبختی است و ساعتی قبل از قرعه‌کشی، به جای آنکه بلیط را به صاحب دکه پس بدهد، تصمیم می‌گیرد که بلیطها را پیش خودش نگه دارد تا شاید برنده شود. در رویا خود را روی یک کفهی ترازو می‌بیند و بر کفهی دیگر طلا. اما در عالم واقعیت، از برنده شدن خبری نیست و در پی این تجربه، پسر بچه بلیط فروشی را رها می‌کند. به دلیل مشکلات مالی، به جز یک سوم آن که فیلم برداری شد، این طرح هیچ گاه به تمام و کمال عملی نشد.

پس از این تجربه، کرامت فیلمنامهی انیمیشن را نوشت که مورد غضب مسئولین مدرسه تلویزیون قرار گرفت. او قصد داشت که در این فیلمنامه تضادها و چند گونگی‌های جامعه‌مان را به تصویر درآورد؛ تفرقه‌ای که رژیم حاکم بر آن بود که بین مردم به

وجود آورد، مبارزات توده‌ای، شرایط طاقت فرسای زندگی کارگران، کشاورزان، زنان، کودکان. اصل این فیلمنامه در دسترس نیست. دوستان کرامت آن را چنین شرح داده‌اند: تصویر نقشی ایران. صدای رژی سربازان کم می‌شود و کسی می‌گوید: 'اگر گفتم رشتی‌ها به هواپیما چی می‌گن؟...'. صدای خندهی جمعیت. استان گیلان، با صدایی حاکی از درد، از نقشی ایران جدا می‌شود. عین همین برنامه دربارهی ترکها، اصفهانی‌ها، شیرازی‌ها و... تکرار می‌شود. در بین این صحنه‌ها، رنج و کار زحمتکشان، مبارزات دانشجویی و انحطاط فرهنگ حاکم نمایش داده می‌شود. کارگران ساختمانی نشان داده می‌شوند که مشغول کارند. صدایی آمرانه آنان را به کار شدیدتر و بیشتر فرامی‌خواند. صحنه رقصی نشان داده می‌شود با کفشهایی براق، شلوارهایی با مدلهای مختلف و صدایی که با شادمانی آنان را به رقصیدن بیشتر تشویق می‌کند. دهقانان، با پاهای گلی متورم، درگیر فعالیتهای کشاورزی نشان داده می‌شوند و صدایی شنیده می‌شود که آنان را تهدید می‌کند: 'دیگه قرض بی قرض، بدبخت کثافت' و...

پس از اینکه این فیلمنامه نیز توسط مسئولین تلویزیون رد شد، کرامت در پی ساختن فیلم دیگری برآمد که دولت آباد نام داشت. این فیلم یکی از شرایط پایان مدرسه تلویزیون بود. کرامت که اعتقاد عمیقی به نقش کارگران و کشاورزان در جریان تولید داشت، به سراغ اهالی روستای دولت‌آباد (یا غارپشاپویه یا فشافویه) - که در یک کیلومتری جنوب شهر ری قرار داشت - رفت. دانشیان در این فیلم به مسایلی همچون اختلافات بین شهر و روستا، استثمار نیروی کار، و سرمایه‌داری وابسته اشاره می‌کند. هدف کرامت آن بود که در این فیلم از گلایه‌های کلیشه‌ای فراتر رود و دست روی علت‌های اساسی بگذارد. به قول یکی از همکاران نزدیک



صحنه‌ای از بیدادگاه شاه، دانشیان نفر اول و گلبرخی نفر سوم از سمت راست

او نمی‌خواست فقط به ساختن فیلمی مستند از دولت‌آباد بسنده کند و مثلاً بگوید که این ده آب و برق ندارد. این تنها برای کرامت کافی نبود. او می‌خواست یک رشته مسایا عمیق‌تر و اساسی‌تر - همچون استثمار زحمتکشان، استعمار و به ویژه حضور امپریالیسم در ایران - را تصویر و بیان کند. کرامت می‌خواست که فیلمش بازگو کننده شرایط فلاکت بار و فقرانی روستاییان زحمتکش باشد.^۴

دولت‌آباد از ساختمان نیمه مخروبه‌ای - قلعه‌ای با چهار برج فرسوده - تشکیل شده بود. به رغم این که این ده یک سوم سبزی مصرفی تهران را فراهم می‌کرد، اثری از آب آشامیدنی و برق در آن نبود. بخش اعظم فیلم دربارهی فعالیت‌های مختلف تولیدی‌ای بود که در ده جریان داشت: همچون وجیر کردن، بیا زدن زمین، چیدن سبزی. در قسمتی از فیلم، یکی از کشاورزان رو به دوربین می‌کند و می‌گوید: 'اینم که کارمونه، از سر صبح تا شب دستمون توی گله، کارمونم که وله، این وضع زندگیمونه که هیچی توی این دولت‌آباد نداریم.'^۵ و در جای دیگری، یک روستایی به دکان برقی که وسط مزرعه‌اش کار گذاشته‌اند، اشاره می‌کند و می‌گوید: 'این را که می‌بینید اول گفتند چها هزار تومن بهت می‌دهیم ولی فقط هشت هزار تومن دادند.'^۶ این دو اظهار نظر، واقعی بود و تنها چیزی که کرامت از آنان خواسته بود این بود که دربارهی کار و زندگی‌شان صحبت کنند.

صحنه اول فیلم، تعدادی بیل را نشان می‌دهد که آسمان را نشانه رفته‌اند و روستاییانی را که به سر کارشان می‌روند. سپس صدای بلندی آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد: 'آهای! دولت آبادی‌ها!' و روستاییان با شنیدن این صدا به طرف دوربین روی برمی‌گردانند. هدف دانشیان این بود که با

چنین تکنیکی توجه بیننده را تماماً به خود جلب کند.

در جای دیگری از فیلم، دوربین روی نقاشیهایی که به شیوهی قهوه‌خانه‌ای بر بدنه‌ی یک گاری‌اسبی نقش شده‌اند، می‌گردد و سپس راوی فیلم - که خود دانشیان بود - با طنز گزنده‌ای چنین می‌گوید: 'روستایی که همواره به دنبال قهرمانانش هست و به آنها دست نمی‌یابد، چهره‌ی این قهرمانان را بر روی تنها وسیله‌ی نان‌آور خانواده‌اش حک می‌کند.'^۷

در آخرین صحنه‌ی فیلم، قطار نفت کشی نشان داده می‌شود که سوت کشان از حاشیه‌ی دولت‌آباد می‌گذرد. قطار در سیاهی محو می‌شود و فیلم با صدای سوت یک کشتی نفت کش تمام می‌شود.

متأسفانه نسخه‌ی اصلی فیلم در یورش ساواک مفقود شد و اکنون تنها نسخه‌ی 'کپی‌کار' آن موجود است.

روستاییان دولت‌آباد و خود کرامت امیدوار بودند که با نمایش این فیلم در تلویزیون، نظر مردم به مشکلات اهالی روستا جلب شود. اعضای شورای بررسی فیلم آن را قاپا، قبول تشخیص نداند و یکی از آنان گفت: 'این فیلم انگار تعزیه است و شما تماشاگر را به روضه‌خوانی دعوت کرده‌اید. هر کس این

فیلم را ببیند اشکش درمی‌آید و متأثر می‌شود!'^۸ فیلم رد شد و کرامت از مدرسه اخراج گشت. پس از آن کرامت به مدرسه‌ی عالی سپاه دانش رفت تا بعداً در روستایی به معلمی بپردازد. در آنجا، کرامت در اعتصابی که به یک شب تحصن انجامید نقش فعالی بازی کرد. در همین دوره، کرامت و برخی دیگر از رفقاییش به خواندن متون مارکسیستی و تاریخ مبارزات در ایران پرداختند. یکی از رفقاییش دربارهی آن دوره چنین می‌نویسد:

به زودی با کرامت و دو رفیق دیگر - چهارنفری - شروع کردیم به کار تئوریک. و ابتدا به مطالعه‌ی تاریخ مبارزات گذشته در ایران - به ویژه سالهای ۲۰ تا ۳۲ - پرداختیم. دلایل شکست جنبش را از نظر علمی بررسی می‌کردیم و بیشتر بحثمان بر سر اپورتونیسم خاکم بر حزب توده و خیانت‌های این حزب به جنبش و ماهیت جنبش نفت و... بود. در همین رابطه منتخبات لنین را خواندیم و نیز یادداشت‌هایی را که آن زمان نوشته شده بود و اکنون تحت عنوان کارنامه‌ی مصدق چاپ شده است.^۹ کرامت در سال ۴۹، پس از اتمام

دورمی مدرسه سیاه دانش، به روستای سلیمان - از توابع مسجد سلیمان - رفت. در آنجا زبان لری را خیلی خوب فرا گرفت و به جمع‌آوری نامها و مثلها و فولکلور لری پرداخت که متأسفانه آنها هم به دست دژخیمان ساواک تار و مار شدند.

ساواک که کرامت را تحت نظر گرفته بود، به یکی از نامهای او دست می‌یابد که در آن برای هم‌فکرانش، ضمن تشریح شرایط بد زندگی روستاییان، از ضرورت فعالیت منظم سیاسی و تشکیلات گروهی از رفقای هم‌فکر صحبت می‌کند. در همین زمان فرد دیگری که در همان روستا درس می‌داد، تحت تاثیر کرامت، اینجا و آنجا حرفهایی می‌زند و درباره کرامت چیزهایی را مطرح می‌کند که سبب دستگیری‌اش می‌شود. اما ساواک به زودی متوجه می‌شود که او چیزی در چنته ندارد. در نتیجه او را آزاد کرده و به سراغ دانشجویان می‌روند. ابتدا در مسجد سلیمان او را به باد کتک می‌گیرند و سپس می‌فرستندش تهران. دو روز در قزل قلعه سرب می‌کند و سپس برای بازجویی و شکنجه به اوین انتقال می‌یابد. پس از دو ماه بازجویی او و رفقایش را به زندان قصر می‌برند^{۱۰} که در آنجا با گروه فلسطین آشنا می‌شوند. کرامت به یک سال زندان محکوم شده بود.

زمانی که این رفقا در زندان بسر می‌بردند، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران تولد یافت. کرامت پس از آزادی از زندان، به شیراز رفت و درصدد برآمد که با رفقای سازمان ارتباط برقرار کند و توان مبارزاتی‌اش را یکسر در سنگر رزم رفقای فدایی به کار گیرد. ولی اشتباهی سبب می‌شود که برای بار سوم دستگیر شود^{۱۱} و به جرم دفاع از آرمان زحمتکشان و مقاومت در برابر رژیم پلیسی شاه، به همراه رفیقش، چون گلسرخ در جنگ مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران بشکفت.

دانشیان که شدیداً به مبارزه عملی با رژیم شاه عقیده داشت و آثار

دوران‌ساز پویان و احمدزاده را مورد بررسی قرار داده بود، در پی تماس‌گیری با سازمان بود. از قضا در زندان با شخصی به نام امیر فتانت آشنا می‌شود که ادعا می‌کند با رفقای فدایی، از جمله حمید اشرف، آشناست. امیر فتانت خواسته بود که از طریق رهبران هواپیما، آزادی گروه فلسطین را طلب کند. اما پیش از آنکه موفق شود که نقشه‌اش را عملی کند، به دام ساواک می‌افتد و پس از مدتی به همکاری با ساواک می‌پردازد. ساواک می‌داند که کرامت به امیر فتانت اعتماد دارد و اگر او خود را به عنوان رابط سازمان چریکهای فدایی خلق ایران جا بزند، کرامت حرفش را خواهد پذیرفت و حاضر به همکاری با او خواهد شد. به هر روی، فتانت به کرامت می‌گوید که از آنجایی که سازمان از او و رفقایش شناختی ندارد، آنان باید نخست صداقت و ایثارگری خود را ثابت کنند. فتانت مطرح می‌کند که، برای اثبات این نکته، دانشجویان و رفقایش باید برای سازمان اسلحه تهیه کنند. سپس پیشنهاد می‌کند که برای تسهیل کار، خود اسلحه در اختیارشان بگذارد و آنان تنها به تهیه فشنگ بپردازند. پس از این اقدام و اثبات صداقت دانشجویان و هم‌فکرانش، فتانت به آنان می‌گوید که سازمان حاضر شده است که اسلحه در اختیارشان قرار دهد. فتانت طرح ساواک را این طور ارائه می‌دهد که در روزنامه آگهی تسلیتی چاپ خواهد شد و در آن آدرس تحویل اسلحه مشخص خواهد گشت. در کوچه‌ای که در آگهی اسم آن آورده می‌شود، پس از سومین تیر برق، پیکانی پارک می‌شود و اسلحه در آن خواهد بود. اگر روی تیر علامتی زده شده بود، کار می‌پایست ادامه یابد. فرد مسوول باید اسلحه را درآورد و روی تیر علامت دیگری بزند. هدف ساواک این بود که رفقا را در حین برداشتن اسلحه دستگیر کند. اما کسی که مسوول این کار شده بود، می‌ترسد و اسلحه را بر نمی‌دارد. بدین ترتیب نقشی ساواک نقش بر آب

می‌شود. مدتی بعد، ساواک از ترس اینکه مبادا گروه از راه دیگری اسلحه تهیه کند، اقدام به دستگیری آنان می‌کند. جریان دستگیری کرامت این طور بود که روزی سر قراری که با امیر فتانت داشت حاضر می‌شود، اما هرچه به انتظار او می‌ایستد، از او خبری نمی‌شود. بعد از مدتی کرامت معاً ملاقات را ترک می‌کند و وارد مغازه‌ای می‌شود. در آنجا ساواکیها دورش را گرفتند و با وانمود کردن اینکه دزدی را گرفته‌اند، او را از محل می‌برند.

گروه برای این به دنبال اسلحه می‌گشت که به یک طرح گروگان‌گیری برای آزادی زندانیان سیاسی تحقق بخشد. قرار بر این بود که رضا پهلوی را در یک فستیوال فیلم به گروگان بگیرند و کشور را به مقصد لیبی یا الجزایر ترک کنند. و در آنجا از طریق رسانه‌های گروهی اعلام کنند که خواستشان آزادی گروهی از زندانیان سیاسی است و می‌خواهند که بیژن جزنی چون رابط عمل کند.

در این جریان خسرو گلسرخی هیچ گونه شرکت مستقیمی نداشت. برخی از اعضای گروه خسرو را می‌شناختند و در سال ۵۰ با او درباره طرح ترور شاه در نوشهر صحبت کرده بودند، اما این طرح هیچ گاه از حد صحبت و شناسایی کلی فراتر نرفت. گلسرخی در نوروز ۱۳۵۲ به جرم تشکیلات یک گروه مطالعاتی دستگیر می‌شود. در این حین، ساواک به علت مقاومتی که خسرو از خود نشان داد و دفاع سرسختانه‌ای که از جهان‌نگری‌اش به عمل آورد، او را نیز به جرم دست داشتن در طرح گروگان‌گیری به محاکمه می‌کشاند و به اعدام محکوم می‌کند.

دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی، گلسرخی و دانشجویان را به اعدام محکوم کردند و آن دو را در سحرگاه دوم آذر در مقابل جویخانه آتش قرار دادند. اما مراسم اعدام تا به آخر پیش نرفت. تا اینکه در ۲۹ بهمن همان سال، پس از اینکه این دو از طلب بخشش از شاه سر باز زدند، حکم اعدام در مورد آنان

اجرا شد. کرامت و خسرو، هر دو در آخرین دقایقی که پای دیوار مرگ می‌رفتند از اوج گیری محتوم مبارزات کارگران و زحمتکشان و درهم پیچیده شدن طومار حیات ننگین رژیم شاه سخن گفتند. کرامت اجازه نداده بود که چشمانش را ببندند و خودش فرمان آتش را داد. و به این ترتیب، حتی در آخرین لحظی حیاتش نیز از مبارزه علیه رژیم شاه دست برنداشت.

پس از به خون تبیدن این دو یار، تمامی تلاش توده‌ای‌های خیانتکار بر این بود که آنان را هوادار نظری حزب توده جا بزنند. اما حتی آشنایی مختصری با افکار و روحیات کرامت و خسرو، بی‌پایه بودن این نظر را آشکار می‌کند. گرایش هر دو به مبارزه عملی و رد تئوری 'بقا به هر قیمت'، محکم‌ترین دلیل است. از مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه، امپریالیسم و سرمایه‌داری تا معاشات طلبی و چشم امید به جناح دوراندیش حاکمیت دوختن، زمین تا آسمان فاصله است. کرامت و خسرو 'انعطاف پذیری' معمول توده‌ایها را، که به زیر هر ندامتنامه‌ای امضا می‌گذارند، نداشتند. کرامت در مقابل شکنجه آنچنان استوار ایستاد که حتی دشمن نیز در مقابل ایستادگی او سر احترام فرود آورد. رفقای او تعریف می‌کنند که پس از دادگاه اول، دادرس تیم بازجویی تمامی افراد گروه را فرا می‌خواند و از اینکه نمایش تلویزیونی بر وفق مراد پیش نرفته بود، اظهار ناراحتی می‌کند. حرفها آن چیزی نبود که قبلا طرح ریزی شده بود، هر کس گناه را به گردن دیگری می‌انداخت و هیچ کس جرعه‌ای آن را نداشت که مسوولیتی برعهده بگیرد. ولی وقتی دادرس با عکس‌العمل کرامت مواجه شد، به ناچار افزود: 'واقعیت این است که در مراحل بازجویی فقط یک نفر همه چیز را به گردن گرفت و او دانشجویان است. هرچند دشمن من است ولی من به او احترام می‌گذارم.' ۱۳ خسرو نیز آنچنان در مقابل اتهامات و شکنجه

ایستادگی نشان داد که خشم ساواک را برانگیخت. خشمی که جز با اعدام او فروکش نکرد!

توانایی مشاهدهی نخستین آثار شکل گیری جریان انقلابی نویی پس از سالها افت جنبش و خیانت به آن؛ گزینش آن شیوهی مبارزاتی‌ای که برای رو در رویی با شکست سالیان گذشته و قدرت فراوان ارتجاع حاکم مناسب بود؛ و سرانجام از خودگذشتگی و استقامتی که شرایط حاکم از هر مبارزی طلب می‌کرد؛ اینها خصلتهایی‌اند که از یک معلم ساده، اندیشمندی انقلابی می‌سازند تا همچون آفتابی در نیمه شب خفقان و دیکتاتوری بدرخشند. و از همین روست که پیوندی بین او و یاران ناشناخته‌اش - امیرپرویزها، مسعودها، بیژن‌ها، حمیدها و ... - به وجود می‌آید. وقتی رژیم خسرو را به اتهام واهی به همراه کرامت به محاکمه می‌کشد، به وحدت هدف و همبستگی آنانی اعتراف می‌کند که جاووشگری انقلاب در راه را رسالت خود می‌دانند. ■

یادداشتها

- ۱- عنوان این نوشتار برگرفته از این شعر حافظ است:
به نیمه شب اگر آفتاب می‌پاید
ز روی دختر گلچهر زرقاب انداز
- ۲- کلیه اطلاعات این نوشتار از منابع زیر گرفته شده‌اند:
- فرهنگ نوین، یادنامی کرامت دانشیان، جلد دوم، اسفند ۱۳۵۹.
- بزرگ خضرائی، 'در راه خلق و جان در راه بزرگترین آرمانهای انسانی'، هفته‌نامه‌ی فردوسی، ص ۴۲.
- 'آن روزها، در روستا ...'، روزنامه‌ی آیندگان.
- '۵ سال از شهادت خسرو گل‌سرخي گذشت'، روزنامه‌ی کیهان، چهارشنبه ۲۰ دی ۱۳۵۷، ص ۳.

- ۶. سعیدیان، 'کرامت‌الله دانشیان'، زندگینامه‌ی ۱۰۱ تن از قهرمانان انقلاب خلق ایران، تهران، انتشارات مجله‌ی میهن، ۱۳۵۸.
- ۳- 'آن روزها، در روستا ...'.
- ۴- پدزام اکبری، 'در جستجوی وسیله‌ای برای تعلیم مقاومت'، فرهنگ نوین، اسفند ۱۳۵۹، ص ۷۴ - ۷۳.
- ۵- همان جا، ص ۷۴.
- ۶- همان جا، ص ۷۶.
- ۷- همان جا.
- ۸- همان جا، ص ۷۷.
- ۹- 'در اندیشه‌ی تشکیل حزب واقعی طبقی کارگر'، فرهنگ نوین، اسفند ۵۹، ص ۸۶.
- ۱۰- اعضای گروه چهار نفر بودند. ساواک ۳ نفر را دستگیر می‌کند. به جای نفر چهارم، اشتباهاً فرد دیگری دستگیر می‌شود که او هم مقاومت نشان می‌دهد و، برای مصون نگه داشتن رفیق چهارم از گزند ساواک، مساله را بروز نمی‌دهد.
- ۱۱- پیش از شروع جشنهای نکبت شاهنشاهی، ساواک افراد 'خطرناک' و 'مشکوک' را بدون هیچ بهانه‌ای دستگیر می‌کرد. کرامت نیز یکی از این افراد خطرناک بود که در آن زمان در شیراز کار و زندگی می‌کرد و مدتی را در زندان کریم خانی گذراند.
- ۱۲- '۵ سال از شهادت خسرو گل‌سرخي گذشت'، کیهان.
- ۱۳- داوود یوسفیان، 'به دنبال فریاد مردم'، فرهنگ نوین، ص ۸۴.

منتشر شد

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
شماره‌های ۲۰۵، ۲۰۶ و ۲۰۷

از پشت ابراندوهت

اما
در کشوری به هیات يك آسمانخراش:
با هر ستونش از یولاد،
اما بر باد:

یا،

یعنی،

با سازمانش از سیمان،
اما

بی پایه هایش بر ایمان...
باری،

در کشوری میان زمین و آسمان
آویزان

زیستن...

و زیستن در آویزانی.

و در سر سیردن و سرگردن

با هستی که پنداری یخشته ایست

وامانده از زمستانی زانسوی باستان

بر قطب بی زمانی و بی تاثیر:

بی جنبش تصور و تصویری هرگز

در کدورت بی موجش

از رستن و شکفتن،

یا، حتی، از

پژمردگی و پیروی:

نابوده واری بی عیج بار و برگ

در ناکجای آنسوی هیچای مرك:

نابوده واری،

آری،

نابوده واری پس بسیار

چون ذات نیستن...

آه، آه،

آنك ابر:

آویخته چو من، چو کشور من،

بین زمین که می لغزد، حالی،

اندکی از پایم پایین تر

و آسمان که تا جاویدان

بسیاری

بالا تر خواهد ماند از سر من.

و مثل من که انبوهی از اندوهم.

و مثل کشورم که...

خدایا!

آیا...؟

باری،

برای خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان

ای ابر!

چنین شده است

که من حجم سرخ تاریخ را،

چون کهکشانی از خون،

بر دوش می برم،

نه! مهربان ترین من، ای شعر،

انگشتهای ترد تو را

یارای کمترین یاری نیست

بگذار بگذرم.

ای ابر!

این غبار

بر آئینه ی دلم

چندین هزار ساله است.

"خورشید، پشت پلک من، اعدام می شود."

بگذار تا بشوید اندوهم را

ابر گریستن.

ای ابر!

در پیشه ی تو غرش چندین هزار ببر،

و شاخه های شعله ور آتروخش تو،

چون میله های برقی زندان من،

نازک

ولی ستبر!

* از خسرو گل سرخی

عاشقانه

به تو می سپارم

ای عاشق ترین.

عشقت تواناست.

قطره های سرخ آن.

چراغ راه من است.

▽ ▽ ▽

دستهایم را

به تو می سپارم

ای عاشق ترین،

و زنجیرهایم را

که تمام هستی من است.

تا بسازیم

یتکی و سندانی،

و بکسلیم

زنجیرهای گوان را

با یاران.

م. لندن - دسامبر ۸۶

دستهایم را

به تو می سپارم

ای عاشق ترین،

و لمس می کنم

سرخس خونم را

که در رکهای تو جاریست.

می بینم

برق نگاهت را در کمین دشمن

که روز را نوید می دهد،

و حس می کنم

گرمی وجودت را در بند

که ذوب شدن زنجیرهایم را امید می دهد.

▽ ▽ ▽

دستهایم را

قانون زحمتکشانشان

آیا بیاد داری
که یادمان دادند
به ذهنمان نشانند
و عاقبت باورمان شد
که خدا

یار رفیقان و مظلومان
یار انسانهای آزاده است
و نیکان؟

که خدا
دشمن زورگویان است
و اغنیا؟
آیا بیاد داری
که آموختندمان
تلقینمان کردند
و عاقبت باورمان شد
که پیامبران و امامان
از تباری دیگرند
و مجریان قانون خدا

پس جای در بهشت دارند
و ما را اطاعت از آنان واجب
و یارای مقابلهمان با آنان نیست؟
آیا بیاد داری
که فرادادندمان

به اندیشهمان نشانند
و عاقبت باورمان شد

که بیگناه
به پای دار میروند
نه بالای دار؟

اما،
تاریخ بیرحمانه، به تلخی،
ولی آگاهانه
یادمان داد
نشانمان داد

که خدا
یار اغنیاست و زورگویان
که پیامبران و امامان
از تباری دیگر نیستند
و بیگناه را مجریان خدا
با قانون خدا
با قانون پیامبران و امامان
تنها به پای دار نبردند

به بالای دار بردند.
"و ما را حتی
امان گریه ندادند"

اکنون
یاد گرفته ایم
آموخته ایم
که خدای خود
خویشیم

و تنها فقیران و محرومان از تباری دیگر
و قانونمان
قانون زحمتکشانشان است
قانون سوسیالیسم.

۴۰۴ • خرداد ۶۲



امید



شده بود. بی‌خیالی عیدو زاغی را
دوچندان کفری کرد. چوبش را بالا برد:
- سرگت، همین جوری نشستی؟
می‌دونی اگر سر نرسیده بودم چه به
روزمان می‌آمد؟ حالا هیچ نشده هر روز
شیر گوسفندها را نشانه می‌کنه که ببیند
کم شده یا نه و هر روز سرم داد می‌زنه
'مراقبت نکردی، بره‌ها خوردن'، 'خودت
و دوستای چوپانت با هم همدست شدین
و شیر این بی‌زبانها را توی بیابان
کوفتتان می‌کنید' حالا تو هم همین طوری
نشسته‌ای؟

چوب را که بالا آورده بود،
آهسته فرود آورد، و با آن به گردن
عیدو اشاره کرد. عیدو تکان نخورد. خم
شد گوشه‌پایش را گرفت، تکان داد که از
زمین بلندش کند. وقتی بی‌حرکتی و شلی
بدن عیدو را دید، جلو رفت و به
صورت عیدو نگاه کرد. بوی تندى در
دماغش پیچید. دو سه مشت علف نشخوار
کرده جلوی عیدو ریخته بود. و با آب
زردى که از گوشه‌ی لبش پایین می‌ریخت
قاطی می‌شد. زاغی به طرف تپه‌ی نزدیکشان
رفت و نزدیکترین چوپانها را به کمک
خواست. عمو رضا پیش از همی چوپانها
رسید و به محض اینکه بوی را شنید
گفت:

- خدا بهش رحم کند، اگر زیاد
خورده باشد کارش تمام است. علف کوکو
خورده.

سر عیدو را برگرداند، چند بار
دست برد ته حلق عیدو و آنقدر تحریکش
کرد تا هر چه در شکم داشت بیرون
ریخت. عضلات شکم عیدو جمع می‌شد،
سرش به عقب و جلو خم می‌شد و مقداری

بره‌ها انداخت. پیش از آنکه به عیدو
برسد، قیه‌کش گله را جدا کرد و
گوسفندها را به آن طرف دره راند. عیدو
هنوز سر جایش نشسته بود، سرش را
تکائی داد ولی به خودش هیچ فشاری
نمی‌آورد که از جایش بلند شود. زاغی با
عصبانیت چوبش را دور گردنش چرخش
داد و شلنگ‌انداز به عیدو رسید.

- چی شده؟ زاییدی که نمی‌تونى
تکان بخوری؟ می‌خواهی بهانه دست گودرز
خان بدی گرده‌ها مان را بهره زیر ارژنی؟
به بالای سر عیدو رسیده بود، اما
انگار نه انگار که عیدو توی این دنیا
باشد، پاهایش را به طرف جلو دراز کرده
بود و سرش به طرف جلو پهن و کشیده

به - ارژن، نوعی چوب محکم و خوش
دست.

گله‌ی گوسفندها به بره‌ها نزدیک
شد و صدای مع مع مع بره‌ها که بالا گرفت
به گله شتابی دوچندان داد. عیدو بی‌حرکت
نشسته بود و جلوی‌شان را نمی‌گرفت. کم
مانده بود که بره‌ها قاطی گوسفندهای
شیری شوند. کاری که منع شده بود و هر
روز صبح گودرز با تاکید به هر دوی‌شان
تکرارش می‌کرد. هم به عیدو که مراقب
بره‌ها بود و هم به زاغی که چوپان گله
بود. زاغی یک گوشه‌ی گله را پس می‌راند،
از طرف دیگر گوسفندها به طرف بره‌ها
سرازیر می‌شدند.

- عیدو تن لش، مگر کوری؟
نمی‌بینی دارند قاطی می‌شن؟ حالا اگر
گودرز سر برسد می‌دانی چه کارمان
می‌کند؟ هی!

زاغی، های و هوی کنان و سوت
زنان، چوبش را بین گله‌ی گوسفندها و

آب زرد از گوشه دهانش سرازیر بود.
- حق داره بیژبون، خودش امروز
برام حرف میزد. سه روز است بدون
چاش و ناشتا بیرون می‌آید. پدرش بیچاره
هر چه سگدو می‌زنه، هشتش گرو نه‌اش
است. نمی‌تونه شکم این دوتا بچه را سیر
کنه.

موهای پس سر عبدو را چند بار
تکان داد ولی همچنان دهانش بسته
بود. منقاش خاردارش را بیرون آورد و
کرد لای دندانهای عبدو که روی هم چفت
شده بود. چند بار مشک آب را توی
شکمش خالی کرد و وادارش کرد استفراغ
کند. بعد به پشت درازش کرد و یکی از
گوسفندها را نزدیک کرد. چند بار آن را
دوشید و توی دهن عبدو خالی کرد.

- زود بهش رسیدیم وگرنه کارش
تمام بود. وقتی که شکمت خالی باشه، یکی
دو بار در مقابل حرکتهاش وامی‌ایستی و
طاقت می‌آری، ولی آخرسر مجبورت می‌کنه
هر چه پیدا کردی توی شکمت بریزی و
قار و قورش را بغوابانی. همین است که
می‌گن دین و ایمون مال شکمهای پر
است.

□ □ □

نیمه‌های شب بود که عبدو به هوش
آمد. چند بار تلاش کرد پادش بیاورد که
از غروب تا حالا چه شده است. اما خیلی
زود خوابش برد، حرکت دل و رودهاش
حالا در مقابل این چند قطره شیر شدتی
دیگر گرفته و گرسنگی‌اش را تشدید
می‌کرد. یکی دو بار بیدار شد، همه چیز
آرام بود. نفسهای آرام پدرش دوباره او
را به خواب برد.

آفتاب بلند بود. ولی گرما چنان
زنشی نداشت که دود کمرنگ جلوی
کومه‌شان را از نظرش پنهان کند. این
وقت روز چه موقع آتش روشن کردن
است. همه چیز در مقابل نگاهش جان
می‌گرفت، صحنه‌هایی پی در پی در
خاطره‌اش نقش می‌پست. خدیجو پای چاله
چمباتمه زده بود و توی خاکستر دست
می‌سایید که عمو حیدر وارد شد.

- دوباره آردمان تمام شده؟

خدیجو بدون اینکه تکانی بخورد، و
خللی در کارش که همان دست ساییدن
توی خاکستر بود پیش آید، گفت:

- حالا یک ماه است که داریم
ازش می‌خوریم، مگر چقدر بود؟ تازه از
دیروز تا حالا هم نه من چیزی خوردم و
نه عبدو، همه‌اش همین نصفه تپویی بود که
امروز صبح دادیمش به تو. من هم دیگر
جان کلکیت روی قالی کوبیدن نداشتم،
ورداشتم آدمم خانه.

حیدر دست خدیجو را گرفت و از
خاکستر جدایش کرد:

- قربان تو دختر بلاکشم
بروم. می‌خوام هیچ وقت زمان تخم پاشیدن
نرسد. این همه گرسنگی بکشید که ببینم کی
باران می‌آید؟ بلند شو، بلند شو آسیاب
را به راه کن، این بچه هم الان از
بیابان می‌رسد گرسنه است. فردا را چه
دیدی، برای کاشتن هم یک کاریش
می‌کنیم.

غنگ غنگ آسیاب دستی چندان
طولی نکشید. خدیجو اولین تپو را روی تابه
چسپاند و بیرون جست. سواد بره‌های عبدو
از دور پیدا بود.

- عبدو های های های.

صدا پژواک یافت از پشت تپها
گذشت و در حفره گوش عبدو چندین
برابر طنین انداخت. آتش بدون محل جلوی
کومه‌شان را می‌دید. بوی نان از روی تپها
می‌جست و دشت و دره را بال زنان طی
می‌کرد و تو دل و دماغ عبدو
می‌نشست. یک بار دیگر معده‌اش به حرکت
افتاد. از روی بوتها می‌پرید. در یک چشم
به هم زدن، خودش را به کنار اجاق
رساند. روی تاوه، خمیر گرم می‌شد، پف
می‌کرد و از سفیدی به سرخی خوش رنگی
می‌نشست و می‌پرشت و طاقت عبدو را
باق می‌کرد. دستش را پیش برد و به نان
برشته رساند. ولی آنقدر داغ بود که
مجبور شد دستش را پس بکشد، دستش
به صورت عمو حیدر خورد و تکان عمو
حیدر او را به خود آورد.

- چته بچه؟ آرام بگیر!

حیدر به چشمها فشار آورد تا

آنچه در پس نگاهش داشت فرار نکند و
عبدو چشمهایش را گرم کرد و چند بار
به خودش هی زد 'خاک تو سرت اینقدر
نازک نارنجی هستی که نمی‌تونی نان داغ
را از روی تاوه برداری؟'

دم دمای صبح بود. نسیمی خنک
وزیدن داشت. دشت جلوی سرتاسر طلایی
روشن بود. خوشه‌های رسیده گندم قد
کشیده بود و سنبله‌هاشان درهم فرو رفته
با شانه‌هاشان آشفته‌گی‌ها را صاف
می‌کردند. پلک زد، غبار از جلوی چشم
دور کرد تا مزرعه را روشن‌تر
ببیند. دشت با موجی که نسیم بر تن
گندمها انداخته بود، عین پشته‌های روان
خرمن مانند بود. همه جا را تماشا
کرد. باد به تن مزرعه موج می‌داد و او
نمی‌توانست به روشنی تشخیص دهد که
کجا از همه جا رسیده‌تر است. داس را
برداشت.

- بچه‌ها راحت شدید. همین امروز
نان بلال تازه می‌خورید.

جلو آمد. جلوتر. جایی که به
نظرش از همه جا رسیده‌تر بود خم
شد. اولین بافه* را پرید. دست برد که
آن را دسته کند. دردی در تمام تنش
نشست. عبدو این بار به محض اینکه
دستش به نان رسید، آن را محکم
چسبید به دهانش نزدیک کرد و
دندانهایش را روی آن قفل کرد. تازه
مرهی نان برشته زیر زبانش می‌گشت که
مشتی محکم توی صورتش خورد و از
خواب پرید. حس کرد که رودهاش دارند
همدیگر را می‌خورند. پدرش همچنان سر او
داد می‌کشید.

- خیر نبینی، داشتم خواب
می‌دیدم چه مزرعه‌ای بود، چه سالی بود،
چه گندمی، آخ چه گندمی بود.

عبدو دستهای پدرش را که بر آن
گاز زده بود توی دست گرفت و حق حق
کنان می‌گفت:

- آخ چه نانی بود، چه نانی، چه
نان برشته‌ای!

س. ص. ■

ب. بافه، دسته گندم.



توضیح درمورد صفحه‌ای از خوانندگان

همان طور که خوانندگان جهان اطلاع دارند هیات تحریریه جهان از مدت‌ها پیش تصمیم گرفت که برخی نامه‌های رسیده به جهان را بدون هیچ کم و کاستی درج کند. هدف ما این بود که این صفحات به گونه‌ای تریبون آزاد تبدیل شود و خوانندگان بتوانند نظریات مخالف و انتقادی خود در مورد مطالب مندرج در جهان را بیان کنند. ما از همان اول تصمیم نداشتیم که در هر موردی که نامه‌ای را درج می‌کنیم، حتماً نظر خود را نیز بیان داریم. بلکه بیشتر مایل بودیم که خود خوانندگان جهان این کار را انجام دهند و با نظریات یکدیگر برخورد کنند. البته در موارد لازم و به ویژه به منظور جهت دادن به بحثها، ما نیز اظهار نظر خواهیم کرد. از این رو، چاپ نظریات مخالف در این صفحات به هیچ وجه به معنای تایید آنها، از سوی هیات تحریریه نیست. ما اصلاً چنین رسالتی نیز برای خود قایل نیستیم که بتوانیم در هر موردی (به ویژه در مورد مسایل تاریخی، هنری، ادبی و جز اینها) پاسخ قاطع و نهایی ارائه دهیم. تذکر این نکته از این رو ضروری است که برخی از خوانندگان تصور کرده‌اند که چاپ نامه‌ها در جهان ضرورتاً به معنای تایید نظریات مطروحه در آنها از سوی هیات تحریریه جهان است (یک نمونه از این نامه‌ها

در همین شماره چاپ می‌شود). ضمناً فرصت را مغتنم شمرده، چند نکته را به خوانندگان جهان متذکر می‌شویم:

— ما از همی شما انتظار داریم که به مطالب مندرج در جهان به دید انتقادی بنگرید و به آنها برخورد کنید و برای ما نامه بنویسید.

— موقعی که برای جهان نامه می‌نویسید، آگاه باشید که نامتان ممکن است در جهان چاپ شود. از این رو، اگر می‌خواهید نامتان چاپ نشود، لطفاً در نامه قید کنید.

— نامه‌ها باید امضا (مستعار یا واقعی) و تاریخ داشته باشند و اگر ممکن است شهر یا کشور محل اقامتان را نیز قید کنید.

— نامه‌ها باید خوانا و خوش خط باشند. بهتر است که نامه‌های خود را روی کاغذ خط دار و سفید رنگ بنویسید.

— با توجه به محدودیت صفحات نشریه، ما مجبور خواهیم بود که از میان نامه‌های رسیده تنها برخی را برای چاپ انتخاب کنیم. بنابراین انتظار نداشته باشید که نامه‌های شما همیشه در جهان چاپ شوند.

— سعی کنید نامه‌های خود را کوتاه بنویسید و با انشای درست. هیات تحریریه نامه‌های رسیده را برای چاپ تصحیح نخواهد کرد. از این رو مسئولیت املا و انشای نامه‌ها به عهده‌ی فرستندگان آنها خواهد بود.

— اصول و اخلاق کمونیستی در نامه‌های ارسالی به جهان باید رعایت شوند. از این رو باید به نظریات دیگران مسوولانه برخورد شود و از به کار بردن اصطلاحات توهین‌آمیز جداً خودداری شود.

— رعایت مسایل امنیتی در نامه‌ها در درجه‌ی اول به عهده‌ی شماست.

به امید پیروزی راهمان.
هیات تحریریه جهان

★ رفیق هوادار سازمان - لندن - با

تشرک، نامی شما را در زیر درج می‌کنیم:

به نظر من هیات تحریریه باید در مورد درج برخی نامه‌ها در صفحه‌ی 'از خوانندگان' رفتار مسوولانه‌تری پیشه کند. نه اینکه بگویم نظرات مخالف را نادیده بگیرد و درج نکند، نه بلکه باید، بیشتر از آن، اگر با آنها موافق نیست، خط هیات تحریریه را نیز بازگو کند (و اگر نکرد، خوب تصور منطقی این خواهد بود که نظریات مخالف را پذیرفته است. که دیگر بحثی نیست).

با این مقدمه، برایم سخت است که قبول کنم برخی نظرات مطروحه در برخی نامه‌های مندرج در جهان ۴۹ را شما می‌پذیرید، مثلاً انتقاد شماره‌ی یک 'رفیق هوادار سازمان' در 'فرانسه' را که چرا عکسهای شخصیهای ضدانقلابی، و یا ظاهراً بی‌مورد، را درج می‌کنید. به نظر من شما می‌توانستید این توضیح را بدهید که تنوع صفحات از اصول تنظیم صفحات است. در ثانی، زدن عکس یک ضدانقلابی که او را انقلابی نمی‌کند. به راستی ما نگران چه چیزی هستیم؟ که مثلاً فلان هوادار دور یا دورتر فکر نکند که پادشاه کویت، کمونیست است! و یا رفسنجانی مغفور مورد حمایت ماست! آری، طرحهای انقلابی را که به درک مطالب کمک می‌کنند، باید به تزیینات ضعیف‌تر ترجیح داد، ولی در کل باید در تنظیم صفحات، برخی ملاحظات تولید روزنامه را به جا آورد تا اول چشم و بعد مغز خواننده از یکنواختی صفحات خسته نشود. این هرچند اهمیت درجه‌ی یکم و دوم و... ندارد ولی مهم است.

و یا انتقاد شماره‌ی چهار همین رفیق را که در بخشی از آن هیات تحریریه مسوول تمام مندرجات در جهان دانسته شده است و از این رو گذاشتن امضای افراد زیر مقالات، و حتی اشعار، کار نا'درستی' شناخته

شده است! نمی‌توانم تصور کنم که شما از کار تحریریه‌ای خود چنین برداشتی داشته باشید. نمی‌توانید داشته باشید چون شما تنها می‌توانید چارچوب مطالب رسیده را با مواضع سازمان، آنجا که امکان دارد، بسنجید. آیا این قابل درک نیست که در درون چارچوب مواضع، می‌توان مطالبی درج کرد که در همان چارچوب با مخالفت روبرو باشند و هر دو نیز از نقطه نظر هیات تحریریه قابل درج باشند. باید این سنت خوب درج امضای نویسندگی مقالات را، شعر که دیگر هیچ، گسترش داده و حتی تبلیغ کرد. زیرا نه تنها هیچ ضرری ندارد بلکه از جوانب مختلف بسیار هم مفید است مثلاً، غرض مقایسه با لنین نیست، ولی می‌توانید تصور کنید که اگر مقالات او بی امضا چاپ می‌شد، چگونه جمع‌آوری آثارش میسر بود؟ همین سوال در مورد کلیه پیشروان ایدئولوژیک ما به جاست.

خلاصه اینکه رفقا! همه ما، به ویژه هیات تحریریه جهان، باید در زدودن دگمهای مضر پیگیر باشیم و آنها را به امان خدا نسپاریم.

★ رفقای هوادار - ترکیه - گزارشها و مطالب خبری‌تان مرتب به دست ما می‌رسد. از تلاش‌های‌تان قدردانی می‌کنیم و امیدواریم به همکاری‌تان با جهان ادامه دهید. پیروز باشید.

★ رفیق ج. - نروژ - مطالب شما به دستمان رسید. تشکر می‌کنیم.

★ رفیق امید - کالیفرنیا - طرح‌های‌تان رسید. به زودی با شما تماس می‌گیریم. درودهای گرم ما را بپذیرید.

★ رفقای هوادار - فلوریدا - بریده‌ی مطبوعات آمریکا و ترجمه‌ی آنها به دست ما رسید. بسیار ممنونیم و منتظریم که باز هم برای ما از این گونه مطالب بفرستید.

★ رفقای هوادار - آریزونا - شماره‌ی اول ماهنامه‌ی انگلیسی زبان شما (پیام فدایی) به دست ما رسید. برای‌تان آرزوی

موفقیت داریم.

★ رفیق ل. - آریزونا - نامه‌ی شما به همراه طرح‌ها به دستمان رسید. واژه‌ای را که توضیح آن را خواسته بودید، به رفیق مسوول صفحه‌ی واژه‌ها اطلاع داده می‌شود. از اظهار لطف‌تان نسبت به طرح‌های روی جلد جهان تشکر می‌کنیم.

★ رفیق ب. - هامبورگ - کپی نامه‌ی انتقادی شما در مورد مقاله‌های مربوط به دین به دستمان رسید. ما اصل نامه را چند ماه پیش دریافت کرده بودیم و در جهان شماره‌ی ۴۶ مختصراً به آن پاسخ دادیم. ولی نمی‌دانیم که چه طور شد در آنجا با اسم دیگری به شما پاسخ دادیم. برای جلوگیری از این گونه اشتباهات لطفاً از این پس نامه‌های خود را مستقیماً به آدرس جهان بفرستید و یادتان باشد که نامه‌تان حتماً امضا و تاریخ داشته باشد. برای‌تان آرزوی موفقیت داریم.

★ رفیق مجید - تورنتو - نامه‌ی شما به همراه شعر‌تان رسید. ما هم به نوبه‌ی خود برای شما آرزوی موفقیت داریم.

★ رفیق ک. - ایتالیا - طرح سیاهکاتان جالب بود. ولی دیر به دست ما رسید. به زودی یکی از رفقای دست‌اندر کار جهان در مورد بهبود کارهای‌تان با شما تماس خواهد گرفت.

★ رفیق رضا - آلمان فدرال - ترجمه‌ی خبر فروش اسلحه توسط دولت آلمان به رژیم جمهوری اسلامی که در روزنامه‌ی آلمانی زبان 'تاز' منتشر شده بود، به دستمان رسید. بسیار متشکریم.

★ رفقای هوادار - هند - مطلبی که با عنوان 'مساله پنجاب، دموکراسی و حقوق دموکراتیک در هند' برای ما فرستاده بودید، رسید. پیش از هر چیز از زحمات‌تان جدا سپاسگزاریم. امیدواریم که به همکاری خود با جهان ادامه دهید و برای ما مطالب، گزارش‌های دیگری از وضعیت هندوستان ارسال کنید. ولی باید یادآوری کنیم که، با توجه به صفحات محدود جهان، حداکثر کوشش‌تان را به عمل آورید تا مطالب‌تان کوتاه باشد و

بیشتر به جنبه‌ی تحلیلی توجه کنید تا بتوانیم آنها را چاپ کنیم. درودهای رفیقانه‌ی ما را بپذیرید.

★ رفقای هوادار - استرالیا - نامه‌ی مورخ ۲۱ ژانویه‌ی شما رسید. از اینکه در مواردی رفقای انگلیس در رابطه با شما کوتاهی کرده‌اند، موجب تأسف ما است. امیدواریم مشکلات هرچه زودتر برطرف شود.

★ م. پ. - سیاتل (واشنگتن) - نامه‌ی پرلطف‌تان به دستمان رسید و بسیار متشکریم. ما به خطر جریان‌های ضدانقلابی همچون حزب توده و اکثریت (هر دو جناح آن) کاملاً آگاهیم و به سهم خود در افشای آنها می‌کوشیم. در مورد برخورد ما به اتحاد شوروی، باید بپذیریم که به اندازه‌ی کافی روشنگری نکرده‌ایم. امیدواریم بتوانیم در آینده مطالبی در این مورد به چاپ برسانیم. بایست‌نهاد شما در مورد اختصاص صفحات بیشتری از جهان به مسایل اجتماعی و فرهنگی ایران موافقیم. در مورد میرزا کوچک خان جنگلی اگر مطلبی بفرستید، خوشحال خواهیم شد. جهان شماره‌ی ۴۳ را می‌توانید از رفقای ما در آمریکا دریافت کنید (آدرس رفقای آمریکا در هر شماره‌ی جهان چاپ می‌شود). برای‌تان آرزوی موفقیت داریم و منتظریم که باز هم برای ما نامه بفرستید.

★ رفقای هوادار - یونان - نامه‌ی مورخ ۲۸ ژانویه‌ی شما رسید. ما متأسفیم که مدتی است نشریات سازمان و نشریه‌ی جهان به دست شما نرسیده است. ما علت را جویا می‌شویم و رفقای مسوول را در جریان می‌گذاریم.

★ رفیق ب. - سوئد - شعر شما رسید.

★ رفقای هوادار - اتریش - بولتن‌های روابط اقتصادی ایران و اتریش به دستمان رسید. تشکر می‌کنیم.

★ ف. لیا. (فرانسه) - نامه‌ی انتقادی شما در مورد مقاله‌ی 'دنباله‌ای بر مقاله‌ی شاعر بودن، شاعر شدن' به دست ما رسید. متشکریم.

میتوانید نشریات "کار"، "ریگای گیل"، "نامی استار" و "جهان" را از نشانی های زیر درخواست کنید

R.E., Postfach 831135,
6230 Frankfurt M80, W.Germany.

آلمان غربی

Hadi, P.O.Box 419,
N.Y., N.Y. 10185, U.S.A.

آمریکا

J.S.V.W., Postfach 122,
Post AMT 1061, Wien, Austria.

اتریش

O.J.S., B.M.Kar,
London WC1N 3XX, England.

انگلستان

Masoud-M, C.P. 6329,
Roma Prati, Italia.

ایتالیا

E.J., B.P. 8,
1050 Bruxelles 5, Belgique.

بلژیک

K-U 32, P.O.Box 8418,
Pakistan.

پاکستان

J.S.F., P.B. 398,
1500 Copenhagen V, Denmark.

دانمارک

J.S.F., Box 50057,
10405 Stockholm, Sweden.

سوئد

A.E.J.F., B.P. no 401,
75962 Paris Cedex 20, France.

فرانسه

J.S.S., P.O.Box 372, Ahuntsic Station,
Montreal P.Q., H3L 3N9, Canada.

کانادا

J.S.O.U., P.B. 12,
7082 Kattem, Norway.

نروژ

P.B. 11491,
1001 G.L. Amsterdam, Netherlands.

هلند

P.O.Box 7051,
New Delhi 65, India.

هند

ادامتی مقالی 'رفرمیسیم در پوشش' انتقاد از خود
در شمارهی بعدی جهان چاپ میشود.

☆ رفیق س. ص. - یوگوسلاوی - نامهی بسیار جالبتهان به دست ما رسید و همان طور که خود اشاره کردید امیدواریم رابطه با جهان و ارسال مطالب برای ما، شما را تا حدی از تنهایی درآورد. آرزوی ما این است که هرچه زودتر دوری تبعید به سر آید و همه برای ساختن سوسیالیسم به ایران بازگردیم. منتظریم داستانهایی را که در نامهی خود اشاره کردید، برای ما بفرستید. دستپایتان را از راه دور میفشاریم و برایتان آرزوی موفقیت داریم.

☆ رفیق عباس - داتلن (آلمان فدرال) - پیشنهاد شما برای استفادهی بهتر از صفحهی آخر جهان را مورد توجه قرار میدهم. واژههای مورد سوال شما را به رفیق مسوول صفحهی واژهها اطلاع میدهم. گزارش خیریتان نیز جالب بود. باز هم از این گونه گزارشها برای ما بفرستید. پیروز باشید.

☆ رفقای هوادار - کوتینگن - انتقاد شما به تعریف واژهی 'انتقاد و انتقاد از خود' (مندرج در جهان شمارهی ۴۸) را عینا چاپ می کنیم:

در این مطلب ذکر شده است که 'حل تضادهای درونی طبقات استثمار شده و تحت ستم ضرورتا غیرآنتاگونیستی و مسالمت آمیز است' (تاکید از نشریهی جهان).

انتقادات: الف: این مطلب مغایر اصول اساسی مارکسیسم لنینیسم است زیرا برای مثال آنچه امروز در جامعهی ما به عنوان تضاد درونی طبقاتی کارگر با زحمتکشان تلقی میگردد، فردای انقلاب دموکراتیک ممکن است شکلی کاملاً برونی به خود بگیرد و به یک تضاد آشتی ناپذیر تبدیل گردد. البته این امر تنها مربوط به جامعهی ما و این مرحله از انقلاب نیست بلکه یک قاعدهی عمومی است که تاریخ سراسر گواه آن میباشد.

ب: در اینجا ذکر شده 'طبقات استثمار شده و تحت ستم' مساله این است که منظور از طبقات تحت ستم کدام طبقات هستند؟ آیا در شرایط وجود طبقاتی کارگر به عنوان یک طبقاتی استثمار شده، نیروی اجتماعی دیگری وجود دارد که به عنوان یک طبقه شناخته شود و تحت استثمار باشد. به عقیدهی ما بر اساس موازین 'م - ل' پاسخ منفی است. زیرا خرده بورژوازی که در اینجا و آنجا ممکن است تحت ستم و استثمار باشد، یک طبقه اجتماعی محسوب نمیشود و تنها یک قشر وسیع اجتماعی است که خود به اقشار مختلف و لایههای مختلف تقسیم میگردد. بورژوازی هم که یک طبقه است خود استثمارگر و ستمکننده میباشد. بدین لحاظ سخن گفتن از 'طبقات استثمار شده و تحت ستم' خارج از چارچوب قواعد مارکسیستی میباشد و چه بسا که چنین تلقی گردد که غیر از طبقاتی کارگر نیروی اجتماعی دیگری مثلاً خرده بورژوازی نیز که 'تحت ستم' است به عنوان یک طبقه اجتماعی محسوب میگردد و به این لحاظ میتواند سیمستم و شیوهی حکومتی خاص خود را داشته باشد که این اصولاً با 'م - ل' در تضاد است.

برخلاف نظر شما تا آنجا که ما اطلاع داریم بنیانگذاران مارکسیسم، و به ویژه انگلس و لنین، بارها در نوشته های خود متذکر شده اند که تضادهای بین پرولتاریا و زحمتکشان حتماً و ضرورتاً باید از طریق مسالمت آمیز حل شود. لنین بارها متذکر شده است که پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی باید از طریق آموزش سیاسی و اقدامات اقتصادی مناسب، خرده تولیدکنندگان را به سوی سوسیالیسم جلب کند. آنان به خصوص هشدار می دادند که پرولتاریا برای حل تضادهایش با خرده تولیدکنندگان به هیچ وجه نباید به اقدامات قهرآمیز متوسل شود. ضمناً اطلاق کلمه طبقه به دهقانان، ما فکر نمیکنیم اشکالی داشته باشد. در هر صورت انتظار داریم خوانندگان دیگر جهان در این مورد اظهار نظر کنند.

با کمکهای مالی خود سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را در امر انقلاب یاری رسانید

دانمارك		كروون	
انجمن هواداران سچفا -		۱۷۰۰	
دانمارك		۱۰۰	
صدای فدایی		۱۰۰	
صدای فدایی		۱۰۰	
زنده باد استقلال		۲۰۰	
طبقاتی کارگران		۲۰۰	
زنده باد استقلال		۲۰۰	
طبقاتی کارگران		۲۰۰	
به یاد رفقای		۲۰۰	
به خون پییده		۲۰۰	
سرمه چاران فدایی		۱۰۰	
رفقای نشریه جهان		۱۰۰	
آمریکا		دلار	
ساگرامنتو		۲۰۰	
پویان ۲		۶۰	
پویان ۳		۵۰	
سن خوزه		۴۰	
ت. سن خوزه		۲۰۰	
بین الملل		۲۴۱	
ساوالان		۳۰	
آزادی		۳۰	
بندرعباس		۳۰	
بستن		کروون	
حسین اللهیاری		۷۵	
عبدالرضا کلانتری		۸۵	
نیستانکی		۸۵	
مهدی خانزاده		۱۰۵	
فاطمه روغنچی		۵۵	
فرشید فرجاد		۵۵	
مسعود شوقیان		۵۵	
عثمان کریمی		۶۵	
محسن شانهچی		۵۵	
مینار فیعی		۵۵	
کامران نجات اللهی		۵۵	
شاهرخ فیال		۵۰	
مجتبی احمدزاده		۵۵	

کمکهای مالی خود را به حساب

AAH
739066 F
Credit Lyonnais
134 Bd. Voltaire
75011 Paris
France

واریز نمایید و رسید بانکی را به همراه کد

دلخواه خود به نشانی زیر بفرستید

ACP
BP 54
75261 Paris, cedex 06
France



Organ of the student supporters of the Organisation
of Iranian Peoples' Fedai Guerrillas - abroad

Vol. v2 March '87 NO: 50



برای تماس با جهان با نشانی زیر مکاتبه کنید:

JAHAN, P.O. BOX 274, GLASGOW, G41 3XX, UNITED KINGDOM.